

چند شعر غنایی گورانی

دی. ان. مکنزی ترجمه، نقد و تصحیح: سید مهدی سجادی

منبع: پژوهشنامه دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی (BSOAS)، دانشگاه لندن، جلد ۲۸، شماره ۲ (۱۹۶۵)، صص ۲۵۵-۲۸۳

منتشر شده به وسیله: انتشارات دانشگاه کمبریج به نمایندگی از دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی

ترجمه، نقد و تصحیح: سید مهدی سجادی، دانش‌آموخته دکتری تخصصی زبانشناسی، دانشگاه تهران

عکس (۱-۲)

گورانی ادبی^۲ از سال ۱۸۸۱ هنگامی که کلیات دستور زبان مختصر اما استادانه چارلز ریو^۳ منتشر شد^۴، به یکی از سپندلر^۵های ایران‌شناسی، هم به لحاظ ادبی و هم زبان‌شناختی، تبدیل شده است. غیر از اشاری از سوی ای. بی. سوان^۶ که در ادامه بیشتر به آن پرداخته می‌شود^۷، تنها نمود واقعی آن در مقاله مختصر و مفید پروفیسور مینورسکی^۸ درباره «گوران»^۹ بوده است که دربردارنده یک بررسی و پژوهش روشنگرانه همه اشعار حماسی، غنایی و مذهبی است که تا آن زمان شناخته شده‌اند. دست‌نویس‌های بازماندای که پروفیسور مینورسکی به دست آورده است و سپس به شاخه لنینگراد انستیتوی شرق‌شناسی انستیتوی نار^{۱۰} و آزی آن^{۱۱} اهدا کرده است، در آنجا به صورت منتشر نشده وجود دارند. همین امر در مورد بسیاری از

^۱ یانوشتهایی که در پایان آنها «(م)»، «گوتنوشته مترجم، منتقد و مصحح»، آمده است و نیز معادل لاتین اسامی و اصطلاحات تخصصی، از (م) است.

^۲ koinē

زبان ادبی/عام/معیار/مشترک: زبان گفتاری مکانی جغرافیایی که به زبان معیار یا مشترک تبدیل شده است. این اصطلاح در اصل برای اشاره به زبان یونانی به کار رفت که در دوره‌های یونانی و رومی در سراسر کشورهای مدیترانه شرقی مورد استفاده قرار می‌گرفت اما امروزه در مواردی به کار می‌رود که زبانی بومی و محلی در سراسر منطقه‌ای کاربرد دارد که در آن به چندین زبان یا گویش تکلم می‌شود، مانند زبان معیار ادبی ساکسون غربی (به جای انگلیسی باستان) یا زبان معیار آتلانتیک میانه (به جای انگلیسی بریتانیایی تحت تأثیر انگلیسی آمریکایی) (کریستال، ۲۰۰۳: ۲۵۲). (م)

^۳ Charles Rieu

^۴ فهرست دست‌نویس‌های فارسی در موزه بریتانیا / *Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum*. ۲، لندن، ۱۸۸۱، ۷۳۴-۷۳۸.

^۵ نام داستانی که شخصیت اصلی آن نیز سپندلر نام دارد. کسی یا چیزی که ارزش و زیبایی آن تا مدتی ناشناخته می‌ماند. (م)

^۶ E. B. Soane

^۷ *The Journal of the Royal Asiatic Society (of Great Britain and Ireland)* = نشریه انجمن سلطنتی آسیای بریتانیایی کبیر و ایرلند، ۱۹۲۱، ۵۷-۸۱.

^۸ Minorsky

^۹ The Gūrān

^{۱۰} پژوهشنامه دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی (BSOAS)، ۱۱، ۱۹۴۳، ۱۰۳-۷۵.

^{۱۱} Narodov Azii AN

دست‌نویس‌های به دست آمده توسط اسکار مان^۱ برای کتابخانه دولتی پیشین پروس^۲ و متونی که وی استنساخ کرد و قصد داشت به صورت مجلدی «گونه‌هایی از ادبیات گورانی» در «پژوهش‌های کردی-فارسی»^۳ آش منتشر کند، صادق است. تنها در این اواخر بود که م. مکرری با استفاده از یادداشت‌های شخصی‌اش از دست‌نویس‌ها، به انتشار شعری مذهبی مبادرت نمود که متعلق و مربوط به فرقه اهل حق بود.^۴

گویش‌های زنده گورانی محتر ماندمانند اگرچه نقش خواهرهای تحدیدکننده را نداشته‌اند. هم‌موضوع ویرایش مواد زبانی هورامی. آ. کریستنسن^۵، گردآوری‌شده توسط آ. ام. بندیکسن^۶، و کارکی^۷. هذنگ^۸ در مورد مواد زبانی غنی تر، جمع‌آوری‌شده توسط آ. مان^۹، بوده‌اند. دو بار این بخت و شانس یارم بوده است که با گویش‌های گورانی در تماس باشیم: نخست با گروه مهاجر باجلانی و پس از آن با هورامی که جالب توجه‌تر بود.^{۱۰} به نظر می‌رسد این فرصت مناسبی باشد که زبان گفتاری را رها کنیم تا نگاه نوی به گورانی ادبی و به‌ویژه مورد غفلت واقع‌شده‌ترین بخش آن یعنی شعر غنایی بیندازیم. آنچه اکنون به روشنی نمایان است، روشی است که در آن شاعران بنا به میل خود از واژگان، و حتی ساختارهای دستوری، گورانی، کردی و فارسی استفاده کرده‌اند.

دانش و شناخت عمومی درباره شعر غنایی گورانی، بیرون از منطقه و زادگاهش، کاملاً متکی بر یک دست‌نویس در موزه بریتانیا، Or. 6444 است که سوان حدود ۴۰ بیت آن را منتشر نمود. در واقع، سوان بر اساس نسخه‌های عکسی ... در سلیمانیه، جنوب کردستان، کار کرده است که شرایط و اوضاع آن سبب شد وی نتواند مقایسه‌ای کافی از واژه‌ها انجام دهد. با این وجود، باید گفته شود که مقاله‌اش کاری افسانگیز و پر از اشتباهات و اظهاراتی بیشتر مطلق و جزئی و کمتر دقیق و درست است. اگرچه اشاره به همه آنها ملال‌انگیز است اما نیاز است دست کم برخی از آنها تصحیح شود.

آن دست‌نویس، بیاضی در اندازه ۷/۵ × ۲۱ سانتی‌متر و دارای ۸۴ صفحه است اما تنها صفحه‌های ۸ تا ۵۴ در بردارنده شعر گورانی‌اند.^{۱۱} اند.^{۱۲} بقیه آن، متون گوناگون فارسی و عربی است. کاتب نام خود و تاریخ را به این صورت ارائه داده است:

ص. ۲۹^{۱۴}

رَم يَد الْمَنبِ عَدِ الْمَوْنِ بْنِ جَمَالِ بْنِ عَمْدٍ الْحَطِيبِ فِي سَنَدِ [ج] عَامِ ۱۱۹۸^{۱۵}

(و به همین شکل ص. ۳۲)

¹ Oskar Mann

² Preussische Staatsbibliothek

³ Proben aus der Gûrânî-Literatur

⁴ Kurdisch-Persische Forschungen

^۵ با همکاری مدیران آکادمی علوم و ادبیات، ماینتس [شهری در آلمان] و انستیتیوی تحقیقات شرق‌شناسی وابسته به آکادمی آلمان در برلین، یادداشت‌های دست‌نویس‌های منتشر‌نشده مان را در اختیار دارم. دست‌نویس‌های گورانی که او به دست آورد، ظاهر! با مشخصات «acc. mss. 1904, nos. 37-83» وارد کتابخانه دولتی شده است.

^۶ پنجاه و دو شعر شیخ امیر به گویش گورانی، «JA, CCXLIV»، ۴، ۱۹۵۶، ۲۲۲-۲۹۱. مکرری در مقاله‌ای تازه «ارمنستان در فرهنگ علمه کردی / L'Arménie dans le folklore kurde». نشریه مطالعات ارمنی / NS. Revue des Études Arméniennes، ۱، ۲۷۶-۲۷۴، ۲۲۴. از متونی انتقادی نام می‌برد که درباره تعدادی از جاسه‌های رمانتیک در گورانی ارائه کرده است.

⁷ A. Christensen

⁸ Å. M. Benedictsen

Some new Awromānī / «گویش‌های ورمان و پادو / Les dialects d'Awromān et de Pāwā»، کیهاک، ۱۹۲۱. و چند داده زبانی جدید آور / مانی / material، پژوهشنامه دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی (BSOAS)، ۸، ۳۰۲، ۱۹۳۶، ۴۶۷-۴۶۷.

¹⁰ K. Hadank

^{۱۱} گویش‌های گورانی / Mundarten der Gûrân، برلین، ۱۹۳۰.

^{۱۲} مقاله «باجلانی / Bājālānī»، پژوهشنامه دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی (BSOAS)، ۱۸، ۳، ۱۹۵۶، ۳۵-۴۱۸، «گویش ورمان / The dialect of Awromān»، کیهاک، من را که قرار است در سال ۱۹۶۵ چاپ و منتشر شود [در سال ۱۹۶۶ منتشر شده است]. ببینید.

^{۱۳} صفحه‌های ۳۸ و ۳۹ وارونه شده‌اند و باید به ترتیب ۳۸، الف، ۳۹، الف خوانده شوند.

^{۱۴} صفحه (م)

^{۱۵} واژه‌ها، عبارات و جمله‌های بیرنگ در متن اصلی و یا نوشت ترجمه (غیر از عنوان‌ها، عنوان‌های جدول‌ها و یا نوشت‌های (م))، واژه‌ها، عبارات و جمله‌هایی هستند که نگارنده در متن اصلی و یا نوشت‌های آن به گورانی، فارسی و عربی و با خط فارسی و عربی آورده است. (م)

بر دست شکسته هجران خسته حزین دیده نمین عبد المومن ابن جمال الدین محمد الخطیب مذبور

(و به همین شکل ص. ۳۲ الف)

ص. ۴۳ الف

در کنار آب رود شهر [اوی رقم انشاد پذیرفت ۱۱۹۶

تاریخ‌های ۱۱۹۶ و ۱۱۹۸ هجری قمری (۱۷۸۴-۱۷۸۲ میلادی) همزمان با دوران والی خسرو خان اول اردلان است که سندی (سنه) پایتخت بود.

اشعار با خطی ریز اما مرتب و خوانا نوشته شده‌اند. بیشتر آنها به طور مورب در سه یا چهار ستون آمده‌اند، هر شعری از شعر بعدی با سرخ‌واژه‌ای (عنوان)^۱ جدا می‌شود. از آن جایی که خود اشعار دارای تخلص نیستند، نویسندگان نشان تنها از روی عنوان‌ها شناخته می‌شوند. متأسفانه سوان ماهیت واقعی و درست این مجموعه را تشخیص نداده است و این گفته وی که آن مجموعه مشتمل بر «نونه کار بیست و هفت شاعر است»، غیر دقیق و نادرست است. این رقم ظاهراً آقای اس. توپالیان^۲ را به اشتباه انداخته است که فهرست محتواها را برای پروفیسور مینورسکی گردآوری کرده است.^۳ در واقع، اگرچه نخستین عنوان روی صفحه ۸ب پاک شده است اما تعدادی نشانه و سرخ وجود دارند که باید نام محزونی بر آن بوده باشد و اینکه اکثریت قریب به اتفاق اشعار، دست کم تا صفحه ۴۴، منسوب به وی هستند. این اشعار گاهگاه با شعر دست کم ۳۳ شاعر دیگر که نامشان آورده شده است، از هم منقطع می‌گردند.

برای نمونه، پس از نخستین شعر از «X»، دوازده قطعه شعر وجود دارند که عنوانشان تنها «وله» است. سپس شعر (ص. ۱۰ب) از استاد مکابیل وجود دارد که بلافاصله پس از آن شعر دیگری آمده است که عنوان آن «وله محزونی» است. این رویه همچنان با عنوان‌هایی ادامه می‌یابد که اینگونه خوانده می‌شوند: مولانا زین‌العابدین^۴، وله محزونی، شش «وله هیگر، شیخ احمد نخَقی، وله م.، نه «وله» دیگر و غیره. نام محزونی پس از هر انقطاع و گسستی در توالی شعرهایش، دوباره می‌آید.

نخستین شعرها بر اساس موضوع یا واژه نخستین مصراع گروه‌بندی می‌شوند. آنها با اشعار همکار شروع می‌گردند و پس از آنها اشعار پاییز می‌آیند (ص. ۱۱ب: پاییزات)^۵ و (ص. ۱۳ الف: چراخیات [اگر اشتباه نباشد]) که در آنها معشوق به «چراغ» تشبیه شده است و پس از آن، اشعار با این واژه‌ها شروع می‌شوند: (ص. ۲۰ الف: یاران)، (ص. ۲۱ب: دله)، (ص. ۲۳ب: امشوی)، (ص. ۲۴ب: شیرین) و (ص. ۲۶ الف: زلیخا). پس از آن (ص. ۲۷ الف) زنجیره اشعاری که «در ادبیات متفرقه که بحسب حروف جمع شده» شروع می‌شوند یعنی به صورت الفبایی بر اساس نخستین حرف شعر می‌آیند.^۶ گاهگاهی (برای مثال، صص. ۲۹ الف، ۳۱ب)، اشعار محزونی پانچمی (در جواب) به اشعار فرد دیگری (در سوال) هستند یا پس از اشعار فرد دیگری درباره موضوعی یکسان می‌آیند (در ردیف). در صفحه ۴۴ب هیچ شعری وجود ندارد و پس از آن نام محزونی به چشم نمی‌خورد. بنابراین،

^۱ rubric
^۲ S. Topalian

^۳ بازآوری شده در «گوران»، ۹۳.

^۴ به این معنا که شاعرش مشخص نیست. (م)

^۵ توپالیان آن را نیابوده است.

^۶ نونه ۳ را در ادامه ببینید.

^۷ «حرف پایانی قافیه» سوان غیر ممکن است زیرا همه اشعار دارای ابیات قافیه‌دار هستند، الفالف باب حج و غیره.

اطمینان کمتری وجود دارد که بقیه اشعار دارای عنوان «وله» مال او باشند. گاهی اوقات حتی کاتب از نویسندگان اشعار منفرد بی اطلاع بوده است (لا اعلم) یا مطمئن نبوده است (A و قيل B).^۱

بنابراین، فهرست کامل شاعرانی که از آنها نام برده شده است، به شرح زیر می باشد:^۲

(۱) عبدی، ص. ۴۶الف

(۲) عبدالمؤمن، کاتب (راقه)، صص. ۴۲، ۴۳ب

(۳) آغا کور، ص. ۴۰الف، عنوان به سختی قابل خواندن است.

(۴) دزدین، صص. ۳۱، ۳۹الف

(۵) حاجی محلی بگ تیل کُو، صص. ۳۴الف، ۴۵ب

(۶) هیاس بگ، صص. ۳۳، ۴۰ب

(۷) جلال‌الدین محمد، پدر کاتب (ابویم)، ص. ۳۴ب

(۸) لالو خسرو، ص. ۵۰الف

(۹) محزونی، در همه جا

(۱۰) مولانا فرخ پالنگانی، صص. ۳۴، ۴۶الف

(۱۱) مولانا قاسم، صص. ۲۸، ۴۰ب

(۱۲) مولانا یوسف دویسه‌ای، ص. ۵۰ (همان ملاً یوسف است؟)

(۱۳) مولانا زین‌العابدین، ص. ۱۰ب

(۱۴) میرزا ابراهیم، صص. ۲۶، ۳۰، ۴۰الف

(۱۵) همین بگ [هورامی]، صص. ۳۹الف، ۴۰ب

(۱۶) محمدقلی سلیمان، صص. ۱۲، ۲۱، ۴۸ب

(۱۷) ملاً فضل‌الله، ص. ۳۳

(۱۸) ملا/ مولانا حافظ فرهاد، صص. ۳۴، ۳۹الف، ۴۵الف، ۴۸ب، ۴۹الف، ۵۱الف

^۱ مال فلان نویسنده است اما گفته می‌شود مال فلان نویسنده نیز باشد. (م)

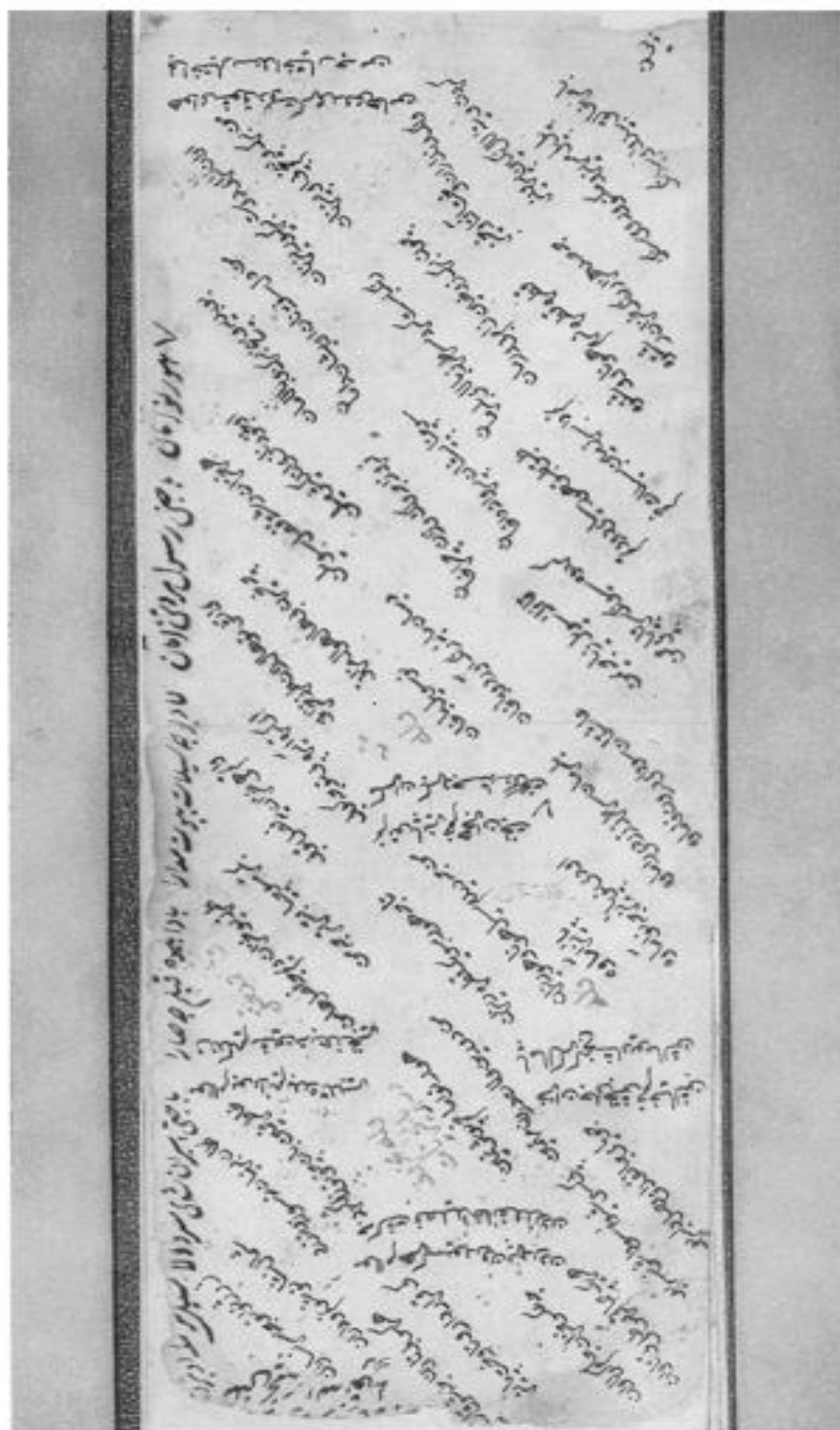
^۲ فهرست ناقصی که در «کوران» چاپ شده است، در فهرست طولانی‌تر شاعران «کردی» (که شامل گورانی نیز می‌شود) در «تاریخ ادبیات کردی» [به کردی] علام‌الدین سنجادی، بغداد، ۱۹۵۲ «آمده است.

- ۱۹) ملا طاهر [ورامانی / اورامی] [هورامانی / هورامی]، صص. ۳۲، ۳۸ الف
- (ملا یوسف، برادر ملا حبیب کلان، ص. ۴۱ (همان مولانا یوسف است؟)
- ۲۱) ناظر یسکی، ص. ۴۳ الف
- ۲۲) پشرو، ص. ۲۹ الف (به صفحه ۲۸۰ زیر عنوان رجوع شود).
- ۲۳) رضا بگ، ص. ۳۹ الف
- ۲۴) صوفی علی کرونانی، ص. ۴۹ الف
- ۲۵) شاکه، ص. ۴۷، (کوتاه شده شاکر؟)
- ۲۶) شیخ احمد نخعی^۱، صص ۱۱، ۴۵، ۴۹ ب
- ۲۷) شیخ حسن ذر هردی، ص ۴۵
- ۲۸) شیخ لطف الله، ص. ۳۲ الف
- ۲۹) شیخ مصطفی نخعی^۲، ص. ۴۸ ب
- ۳۰) شیخ شملین ذر هردی، ص. ۵۰
- ۳۱) شیخ یعقوب خان، ص. ۴۰ الف
- (۳۲) رنجاری (یا نجاری؟)، ص. ۴۶ الف
- ۳۳) استاد مکاتیل، صص. ۱۰، ۵۱ الف
- ۳۴) و بیس بگ، ص. ۴۰
- ۳۵) خانای قبادی، ص. ۵۱ ب
- ۳۶) یوسف یاسکه، صص. ۳۲، ۳۷، ۴۱ الف، ۴۵ الف، ۴۶ ب، ۴۷ الف^۱

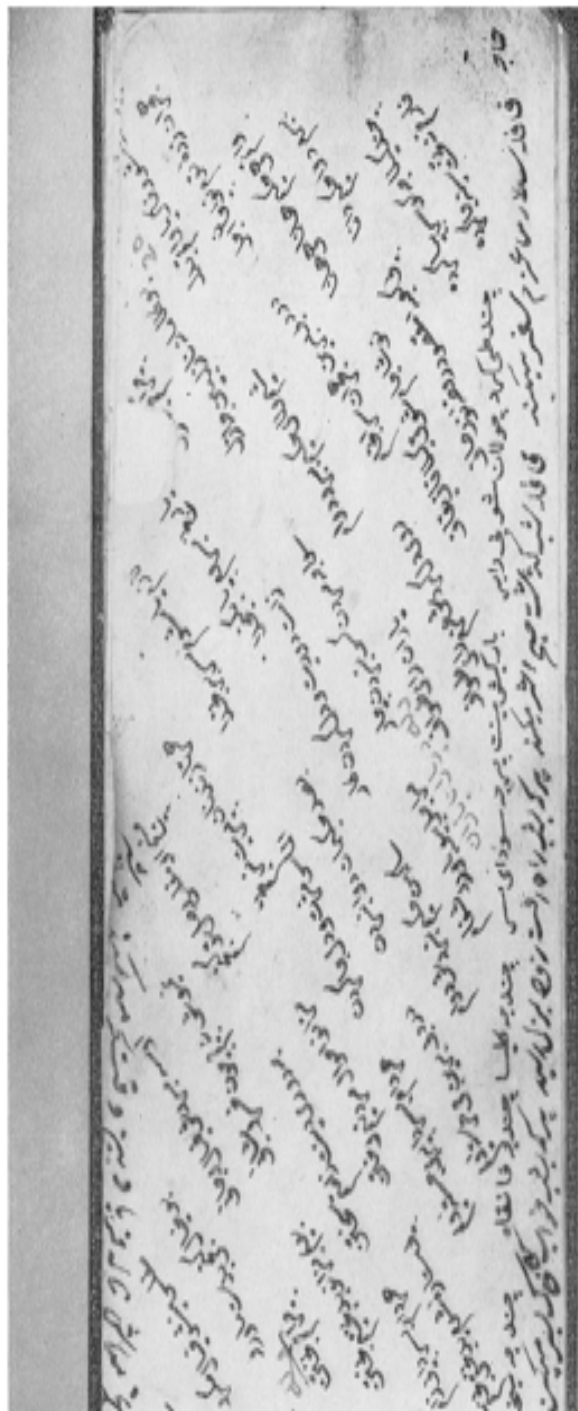
^۱ املای «Taxti نخعی» در مقایسه با «Dawisai = دویسه» از نتیجه گیری مینورسکی حمایت می کند که شیخ اهل هورامان نخت بود. با این حال، شیخ محمد مردوخ کردستانی در اثر خود (تاریخ مردوخ، تهران، بدون تاریخ، ۲، ۳۳ از حاج شیخ مصطفی اهل روستای نخعی ته (۱۶۳۷-۱۵۴۴/۱۰۴۷-۹۵۱)، پدر شیخ احمد علامه (۱۷۰۲-۱۶۰۷/۱۱۱۴-۱۰۱۶) نام می برد. سخنانی (به نقل از همان اثر، ۵۳۷)، شیخ احمد نخعی (حدود سال ۱۷۲۰-۱۶۴۰) را در فهرست خود آورده است (مشخص است که تاریخ تولد را از مینورسکی گرفته است که می گوید: «حدود سال ۱۶۴۰ میلادی به بعد می زیسته است») و در (ص. ۳۶۴) از شیخ احمد دیگری، از نسل شیخ مصطفی نخته، به عنوان پدر شاعر کرد، سالر سنه [سنندج] (۱۹۰۹-۱۸۴۵) نام می برد. وی می گوید نخته روستایی در ۲۴ مایلی جنوب سنه (در واقع، ۱۱ مایلی جنوب غری؟) است.

^۲ «شیخ احمد مومی؟»، شماره ۲۴ فهرست نویالیان، نام دیگری است که از عنوان (ص. ۴۹) ناشی می شود که در آن شیخ احمد نخعی که نامش برای دومین بار در آن صفحه می آید، «شیخ احمد مومی فوق - الذکر» نامیده می شود.

^۳ پدر شیخ احمد (به شماره ۱۵ در بالا رجوع شود) که «[رژند] احمد معظم اله» نامیده می شود (ص. ۴۹).



EM Or. 6444, F. 11b



[Courtesy of the British Museum]

BM Or. 6444, F. 20A

wa la-hu [maħzuni]

1 mirzā-m, v¹ahār²ān, /³ sobhā⁴dam⁵ waša-n fas^{6-ə}7 vahārān.

tamāšā-y qatra-y doř-wena-y vārān/ ?āvez bō ja wařg⁸ nō-nəmā-y dārān.

xanda-y šgōfān⁹ na řu-y bořbofān/ ja be-parvāy' nāz-parvar gofān.

diđa-y nargēsān, xāř-ə nawrōzān, / čə¹⁰ xās wena-y dāx' darun-pař-sōzān.

5pare tamāšā-y bawr-ə¹¹ barz-damāx/ damāx ja nōbat jām-ə may ba čāx.

bale¹², har waxte xosraw-ə dārā/ mayl karō wa may sayr karō¹³ sārā.

^۱ زبان گورانی دارای دواج /d/, /d̄/, /v/, /w/, /r/, /r̄/, /l/, /l̄/, /n/, /ñ/ است که از میان آنها در فارسی تنها پنج واج /d/, /d̄/, /v/, /w/, /r/, /r̄/ وجود دارد. در آنچه کردی نیز نامیده می‌شود، سه واج /d̄/, /v/ و /ñ/ وجود ندارند. از آن جایی که ادبیات کلاسیک گورانی با خط موسوم به خط فارسی مکتوب شده است و در این خط نویسه‌های برای پنج واج /d̄/, /v/, /r̄/, /l̄/, /l̄/ و /ñ/ وجود ندارد، از نویسه‌های «ده»، «و»، «ز»، «ل» و «ن» استفاده شده است. به یقین دیگر، نویسه «د» هم برای واج /d/ و /d̄/، نویسه «و» هم برای واج /v/ و /w/، نویسه «ر» هم برای واج /r/ و /r̄/، نویسه «ل» هم برای واج /l/ و /l̄/ و /ñ/ نویسه «ن» هم برای واج /n/ و /ñ/ استفاده شده است. همچنین، چون بخش زیادی از این ادبیات توسط گویشوران آنچه کردی نامیده می‌شود یا خود کردیندراها و با خط موسوم به خط کردی، گردآوری شده است و در این خط نویسه‌ای برای سه واج /d̄/, /v/ و /ñ/ وجود ندارد، از نویسه «د» هم برای واج /d/ و /d̄/، از نویسه «و» هم برای واج /v/ و /w/ و از نویسه «ن» هم برای واج /n/ و /ñ/ استفاده گردیده است. همچنین، با توجه به اینکه در خط فارسی معمولاً واژه‌ها نوشته نمی‌شوند، در آوانگاری نوع واژه و واژه‌ها به طور کلی و واژه‌های ترکیب‌های اضافه (اسمی و صفی) و حرف ربط «و» در میان گردآورندگان ادبیات گورانی که عمدتاً زبانور غیر گورانی بوده‌اند، اتفاق نظر وجود ندارد. برای نمونه، مکتبی در این اثر از واژه «-ə» برای ترکیب‌ها استفاده کرده است در حالی که در منابع دیگر از جمله محمودی (۲۰۱۶) از واژه «-e» استفاده شده است. این امر سبب شده است کسانی که خود زبانور بومی زبان گورانی نبوده‌اند با با نظام واجی این زبان آشنایی نداشته‌اند، متوجه این نم نشوند و از این طریق نظام واجی گورانی ادبی به طور ناقص و بر پایهٔ زبان فارسی و آنچه کردی نامیده می‌شود، بازنگاری شود. (م)

^۲ در برخی جاها به صورت «v/wahār» آمده است، مانند: دو مصراع این بیت، هر دو مصراع بیت اول شعر شمارهٔ ۲، مصراع اول بیت اول شعر شمارهٔ ۸ و در برخی جاها به صورت «bahār» مانند: مصراع اول بیت ششم و مصراع دوم بیت هفتم شعر شمارهٔ ۱۴. (م)

^۳ مرز بین مصراع‌ها را نشان می‌دهد. (م)

^۴ این «...» در اصل وجود ندارد. به خاطر وزن شعر آمده است. (م)

^۵ «se/obhdam» کاربرد دارد. (م)

^۶ «fas(ə)š» درست است. (م)

^۷ امروزه و نیز در اشعار برخی از شاعران گورانی در ترکیب اضافی از «-u»: هنگامی که اسم نخست ممتوم به همخوان باشد و «-w»: هنگامی که اسم نخست ممتوم به واژه باشد، استفاده می‌شود. در این مورد، برای نمونه، به شعر شمارهٔ ۱۳ و مصراع اول بیت دهم شعر شمارهٔ ۱۵ رجوع شود. (م)

^۸ به صورت «wařg» نیز به کار می‌رود. (م)

^۹ «šgōfān» درست است. (م)

^{۱۰} «ča» نیز به کار می‌رود. (م)

^{۱۱} امروزه و نیز در اشعار برخی از شاعران گورانی در ترکیب وصفی از «-i»: هنگامی که موصوف (اسم که در اول می‌آید) ممتوم به همخوان باشد و «-y»: هنگامی که موصوف ممتوم به واژه باشد، استفاده می‌شود. در این مورد، برای نمونه، به شعر شمارهٔ ۱۳ رجوع شود. (م)

^{۱۲} «baře» درست است. (م)

^{۱۳} هم در گورانی ادبی و هم در هورامی در زمان حال، اول شخص مفرد با «-u» و سوم شخص مفرد با «-ō» نشان داده می‌شود. قابل توجه چمن‌آرا و امیری (۲۰۱۸) که ادعا می‌کنند تنها در هورامی چنین است و در گورانی ادبی هر دو با «-u» نشان داده می‌شوند. برای نمونه: اول شخص مفرد: «... mav/winu = می‌بیم»؛ مصراع اول بیت دوم شعر شمارهٔ ۶، «... /mazānu = می‌دانم»؛ مصراع دوم بیت دوم شعر شمارهٔ ۹، «... mav/winun = می‌بینم»؛ مصراع اول بیت چهاردهم شعر شمارهٔ ۱۴، «... magetun = می‌کردم»؛ مصراع دوم بیت سی و یکم شعر شمارهٔ ۱۶، «... manāřu/ = می‌نالیم»؛ مصراع اول بیت سی و هفتم شعر شمارهٔ ۱۶، «... mamāřu = می‌نالیم»؛ مصراع دوم بیت سی و هفتم شعر شمارهٔ ۱۶، «... karu = بکم، می‌کم»؛ مصراع دوم بیت چهل و چهارم شعر شمارهٔ ۱۶، سوم شخص مفرد: «... mābō = می‌کند، می‌کند»؛ مصراع دوم بیت ششم شعر شمارهٔ ۱، «... bāwarō = بیابورد»؛ مصراع اول بیت هفتم شعر شمارهٔ ۱، «... mābō = می‌شود»؛ مصراع اول بیت دوم شعر شمارهٔ ۳، «... bō = باشد»؛ مصراع اول و دوم بیت ششم شعر شمارهٔ ۵، «... bayō = بیاید»؛ مصراع دوم بیت یازدهم شعر شمارهٔ ۹، «... manāřō = می‌نالیم»؛ مصراع دوم بیت اول شعر شمارهٔ ۱۰، «... bōzānō = بداند»؛ مصراع دوم بیت سیزدهم شعر شمارهٔ ۱۱، «... tāv/wəñō-m-av/wa/ = ذوم/آتم می‌کند»؛ مصراع اول

qadam ba dawlat¹ bāwarō ba xayr/ [مصرع در حاشیه صفحه قطع شده است]

8mawāzō ʔawsā xam bəḏō ba bād,/ kamtar xamginān bāwarō wa yād².

و له [مخرونی]

۱ سرورم، در فصل نهار (نهاران)، آ/ هنگام صبح (صبحگاهان) در فصل نهار مطبوع است:

رؤیت قطره مرواریدگون باران/ از برگهای نوشکفته درختان آویزان باشد:

خنده شکوفه‌ها بر روی بلبل‌ها،/ (پریشان خاطر) از بی تفاوتی گل‌های نازپرور:

دیده نرگس‌ها، خال‌های زیبایی (بر چهره) سال نو/ چه خوب درون‌پرسوزها (از عشق) همانند داغ.

له برای دیدن (بوم و بر رنگارنگ همانند) بر گردن فراز/ نوشیدن جامی شراب به وقتش لذت بخش است.

بله، هرگاه خسرو دارا (داریوش زمان)،/ به می میل داشته باشد، در دشت بگردد.

با قدم فرخنده به سلامتی بیاید/ [مصرع در حاشیه صفحه قطع شده است]

آنگاه می‌خواهد [شایسته است] غم به باد دهد،/ و غمگینان را کمتر یاد کند.

ص. ۱۱ الف

wa la-hu

1 nō-vahār sayā-n-/ ʔəmsāt⁴ wa tāḷa-m nō-vahār sayā⁵-n.

nur-ə bināyi-m ʔa diḏa ʔəyā-n-/ ba heč⁶ řange-dā nam'tāvu dəyān.

mən har yand maḡ'nō-m čam ba dəyan gəl/ čun ʔonča⁷-y nō-xez lat-lat⁸ mabō-m dəḷ.

har goḷ neštare-n, har sōsan xāre, / har čaman zəndān¹, har šatāw māre.

بیت دوازدهم شعر شماره ۱۴، *lāv/wəñō-m-av/wa* = ... دلبارم می‌دهد/ نوازشم می‌کند؛ مصرع دوم بیت دوازدهم شعر شماره ۱۴، *yāv/wəñō-m-av/wa* = ... به یادم می‌اندازد؛ مصرع دوم بیت دوازدهم شعر شماره ۱۴، *mārō* = ... می‌آورد؛ مصرع اول بیت هجدهم شعر شماره ۱۴، *sōčəñō-m* = ... می‌سوزاند مرا؛ مصرع اول بیت نوزدهم شعر شماره ۱۴، *nabō* = ... نباشد؛ مصرع اول و دوم بیت چهاردهم شعر شماره ۱۵، *mayō* = ... می‌آید؛ مصرع دوم بیت هفدهم شعر شماره ۱۶، *karō* = ... می‌کند؛ مصرع دوم بیت پنجاه و سوم شعر شماره ۱۶. (م)

^۱ در گورانی معمولاً از «*daḷvat*» استفاده می‌شود. (م)

^۲ از «*vir*» نیز استفاده می‌گردد. (م)

^۳ تلاش شده است تا جایی که به مفهوم کلی مصرعها و ابیات اشعار آسیبی نرسد، از ترجمه آزاد پرهیز شود تا امکان آشنایی غیر گورانی‌زبانان با واژه‌ها، معنی آنها و ساخت‌های دستوری زبان گورانی و مقایسه آنها با واژه‌ها و ساخت‌های دستوری زبان فارسی یا گونه‌زبانی خودشان وجود داشته باشد. (م)

^۴ «*ʔesāt*» نیز کاربرد دارد. (م)

^۵ به شکل «*syā*» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر سازگار نیست. (م)

^۶ معمولاً از «*hič/ hič*» استفاده می‌شود. (م)

^۷ معمولاً از «*xonča*» استفاده می‌گردد. (م)

^۸ صورت معمول آن، «*lət-lət*» است. (م)

5 wa baxt-əm dəya², čə³ tawr ševəyān:/ səpā-y maynatān vana-m devəyān.

وله

۱ نوحار [سال جدید] سیاه است، / امسال به خاطر سرنوشت نوحار سیاه است.

نور بینایام از دیدام جداست، / به هیچ وجه نمی‌توانم بینم.

چشمم با دیدن آنقدر درد می‌گیرد / قلم هراند غنچه‌ای نوشکفته پاروپاره می‌شود.

هر گلی نیشتری، هر سوسنی خاری است، / هر مرغزاری زندانی، هر جویباری ماری است.

له به سرنوشت و بختم بنگر، چقدر آشفته است: / سپاه مصیبت‌ها بر من شوریده است.

ص. ۱۱ اب (عکس ۱ را ببینید)

wa la-hu maḥzuni dar pāyiziyyāt⁴

1 hawr-ə nō ?āmā, xam-pōš⁵ o⁵ namin:/ mən durin waḫāt, darun mohtamin.

tā ja hawr mabō yak qatra řezān/ mən ja dida-m sayl' hunāw hōr⁶ ?ezān.

3 nam-ə nō-pāyiz, xam-ə həjrān-baxt, / makarān⁷ ba garđ jasta⁸-y sang-ə saxt.

وله محزونی در پایزیات

ابری تازه آمد، اندوهناک و نمناک: / من دور از دیار (غریب)، دل‌آزرده (هستم).

تا از ابر قطره‌ای پایین بریزد / از دیده من سیل خون برخاسته است.

^۱ «zinnān» نیز کاربرد دارد. (م)

^۲ «bəd/dya» نیز به کار می‌رود. (م)

^۳ به صورت «čā» نیز کاربرد دارد. (م)

^۴ «شوان»، ۶۱، نمونه. او با نادیده گرفتن این عنوان آشکار، شعر را به احمد تختی نسبت می‌دهد که اسمش در بالای شعر پیش از آن، در همان صفحه آمده است.

^۵ امروزه و نیز در اشعار برخی از شاعران گورانی حرف ربط «به صورت «u-: هنگامی که واژه نخست مخموم به همخوان باشد» و «w-: هنگامی که واژه نخست مخموم به واکه باشد»، می‌آید: برای نمونه: مصراع اول بیت چهارم، هفتم و دهم شعر شماره ۱۱، مصراع دوم بیت چهارم شعر شماره ۱۴ یا مصراع دوم بیت چهاردهم و مصراع اول بیت نوزدهم شعر شماره ۱۶ را ببینید. همچنین، در این مورد، برای نمونه، به شعر شماره ۱۳ رجوع شود. ناگفته نماند که می‌توان از «wa» نیز استفاده کرد که در این حالت آرای پایانی واژه نخست تأثیری ندارد. (م)

^۶ شکل درست آن «hoi» است. (م)

^۷ م در گورانی ادبی و هم هورایی فعل و صفت با اسم در شمار مطابقت نشان می‌دهند. قابل توجه چمن‌آزا و امیری (۲۰۱۸) که می‌گویند این ویژگی در گورانی ادبی وجود ندارد. برای نمونه: مفرد: «...

... bəw/wāča»؛ مصراع اول بیت چهارم شعر شماره ۵، «... mav/winu = می‌بینم»؛ مصراع اول بیت دوم شعر شماره ۶، «... bəyan...» شده است؛ مصراع اول و دوم بیت

پنجم شعر شماره ۱۰: «... yāv/wō ...» برسد؛ مصراع اول بیت پنجم شعر شماره ۱۲. جمع: «... /makarān...» می‌کنند؛ مصراع دوم بیت سوم شعر شماره ۳،

«... /bənišme...» بنشینم؛ مصراع دوم بیت چهارم شعر شماره ۱۱، «... /šime, karđ-əmān...» رفتم، ... کردم؛ مصراع دوم بیت هفتم شعر شماره ۱۱، «...

... bəkešān = بکشند؛ مصراع دوم بیت سوم شعر شماره ۱۰، «... čama səyāve...» چشمهای سیاه؛ مصراع دوم بیت هفتم شعر شماره ۱۳. (م)

^۸ «jassa» نیز به کار می‌رود. (م)

۳ نم پاییز، غم هجران بخت (غمی که سرنوشتش جدایی است)، / جفته سنگ سخت را پودر می کنند.

ص. ۱۲ ب

wa la-hu¹

1 ʔārō xazāne' zard-bām-əm vinā, / kafta² bi³ na lew⁴ táf-gōl-ə minā.

ʔaks-əš dəyār bi⁵ na gō-lāv-ə táf / čəmān mən mađyām na řu-y jām-ə sāf.

3 šəyān hōr⁶-əm gərt, dəyām pe-š^a-dā, / čəmān čam-əm dā ba sađ neš^a-dā

وله

۱ امروز برگ پاییزی زردفامی دیدم، / بر لبه بركة تندابی شیشه‌ای (زالال) افتاده بود.

تصویرش در بركة تنداب قابل رؤیت بود / گویی به آینه‌ای صاف می‌نگریستم.

۳ در حال گذر، آن را برداشتم و به آن نگاه کردم، / گویی چشمم را به صد خار زدم (اشکم جاری شد).

ص. ۱۲ ب

wa la-hu⁷

1 xazāne ba čāx, / ʔārō di-m ba čam xazāne ba čāx.

řang-əš pe nabi⁸, řa darđ neš-ə dāx / mən dar sāt řa dəł kešā-m ʔāyr ʔāx.

parsā-m: hay xazān' řang-ə baqam wena, / zarre⁹ dāx-ə darđ' řafā-y mən pe na.

sā bəwāča pe-m, tō¹⁰ řa čə¹ kār-i / pesa řang-ə sāf' be-dardān dāri?

^۱ سوان، ۶۳، نمونه ۲. با همان نویسنده نمونه ۱، ندانسته درست است.

^۲ «kawta» نیز کاربرد دارد، همانگونه که در مصراع نخست بیت سوم شعر شماره ۱۰ آمده است. (م)

^۳ صورت متناوب آن، «be» است. (م)

^۴ معمولاً از «law» استفاده می‌شود. (م)

^۵ صورت معمول آن، «be» است. (م)

^۶ «hor» درست است. (م)

^۷ سوان، ۶۵، نمونه ۳. شعر ستون قبلی از محمد قلی سلیمان است اما این شعر باز هم مال محزونی است.

^۸ صورت متناوب آن، «nabe» است. (م)

^۹ «zarře» درست است. (م)

^{۱۰} ضایر شخصی گورانی ادبی و هورامی یکی‌اند: mən = tō / تو = ʔād (مذکر، دور)، ʔāda = او (مؤنث، دور)، ʔed = او (مذکر، نزدیک/ این، مذکر، نزدیک)، ʔeda = او (مؤنث، نزدیک/ این، مؤنث، نزدیک)، ʔaw = او (هم مذکر و هم مؤنث، دور/ آن، هم مذکر و هم مؤنث، دور) // ʔema = ما، šəma = شما، ʔāde = آتما. برای نمونه: «tō»؛ مصراع اول بیت چهارم و مصراع اول بیت ششم شعر شماره ۵، مصراع اول و دوم بیت چهارم شعر شماره ۱۲. «ʔed»؛ مصراع اول بیت ششم شعر شماره ۱۲، مصراع دوم بیت ششم شعر شماره ۱۳، مصراع دوم بیت هجدهم شعر شماره ۱۴. «ʔaw»؛ مصراع دوم بیت چهارم و مصراع دوم بیت پنجم شعر شماره ۱۲، مصراع اول بیت دوم و مصراع اول بیت سوم و مصراع دوم بیت دوازدهم و مصراع اول و دوم بیت هجدهم شعر شماره ۱۴.

5vāt-əš: hay leva-y dəl *ba xam pāra, / mən hun-ə zām-əm kaftan^r na čāra.

tō māči be-dard; har kas be-dard bō/ šaḥā čani gəř ba zoxāl^t-gard bō.

و له

۱ برگی پاییزی در فصل (خودش)، / امروز با چشم (خودم) برگی پاییزی در فصل (خودش) دیدم.

رنگی نداشت، به خاطر درد خار غم / من بی‌درنگ از دل آه سوزانی کشیدم.

پرسیدم: ای برگ پاییزی دارای رنگ شبیه رنگ درخت بقم، / ذره‌ای داغ درد جفای من را نداری.

پس به من بگو چه اتفاق برایت افتاده است / اینگونه رنگ صاف بی‌دردها را داری؟

گفت: ای دیوانه دل از غم پاره (شکسته)، / من خون زخم بر چهره افتاده است.

تو می‌گویی بی‌درد؛ هر کسی "بی‌درد" باشد / ان‌شاءالله در آتش به خاکستر زغال تبدیل شود.

ص. ۱۱۳ الف

wa la-hu [dar čəřāxīyāt]

1 čəřāx, waš-bō-š-an, / peč-ə zəlf-ə tō řawand waš-bō-š-an.

mavinu čun šawq⁷ řamin-ət řōšan⁶ / məšk-ə nāf pare-š zangi⁷ pōst-pōš-an.

xayli⁷ pay zəlf-ət wardan⁸ hun-ə řarg; / ř-aw pay pōst-pōšān səyā⁹-š kardān barg.

dəl gard-an řa dard⁷ zəlf-ə nō-dārā; / qays-(?)āsā māvā-š bardān wa sārā.

5fədā¹⁰-y zəlf-ət bām: bō-y waš-bō-y kəřāf / dard-ə mařnun-əš dā¹ ba məšk-ə nāf

قابل توجه چمن‌آرا و امیری (۲۰۱۸) که ادعا می‌کنند یکی نیستند و به کلهری نزدیک هستند. آنها ضمیر دوم شخص مفرد را در گورانی ادبی به صورت «tū» می‌آورند که نادرست است و همانند هورامی، «tō» است. همچنین، «řadišā»، ضمیر سوم شخص جمع مفعولی است نه فاعل. شکل فاعل آن، «řāde» است. (م)

^۱ به صورت «čā» نیز به کار می‌رود. (م)

^۲ دست‌نویس «پم پاره»، اما هیچ شاهد دیگری برای «paxm pāra» دریده و بلوغ «سُوان» (ص. ۶۷) حتی در چندین واژه‌گذاری خودش وجود ندارد. «... paxm» دارای کاربرد روزمره در میان چادرنشینان جاف مرز است.

^۳ «kawtan» نیز به کار می‌رود، همانگونه که در مصراع نخست بیت سوم شعر شماره ۱۰ آمده است (م)

^۴ «soxāl» نیز کاربرد دارد. (م)

^۵ «با این درد» آنگونه که «سُوان» ترجمه کرده است (ص. ۶۸)، می‌شود: «p-i dard». با (نقشه ۱.۷، ۶: «p-i tawr») در ادامه مقایسه شود.

^۶ معمولاً از «řōšan» استفاده می‌گردد. (م)

^۷ معمولاً «Xayle» به کار می‌رود. (م)

^۸ از «wārdan» نیز استفاده می‌شود. (م)

^۹ به شکل «syā» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر نمی‌خواند. (م)

^{۱۰} معمولاً به صورت «fad/dā» به کار می‌رود. (م)

و له [در چراغیات]

۱ ای چراغ، بوی خوشایندی دارد، / پیچ زلف تو چنان بوی خوشایندی دارد.

آن را می‌بینم زیرا شوق (شعله) پیشانیات (خیلی) روشن (است) / مشک ناب در برابر آن گدای حبشی عریان است.

بسیاری برای زلفت خون جگر خورده‌اند؛ بنابراین، برای (آن) گدایان عریان^۲ لباس سیاه کرده‌اند.

دل از درد زلف تازه‌تر و تند‌تر گرد و خاک است؛ / قیس (مجنون) آسا به صحرا و بیابان پناه برده است.

له فدای زلفت شوم: حلقهٔ (گیسوی) خوش‌بو / درد مجنونی را به مشک ناب داد.

ص. ۱۳

wa la-hu

1 čērāx, ja xāw-dā, / nimašaw ?āmāy ja širin xāw-dā.

?āyr dāy wa dəł, darun-əm tāw dā, / diða-m ba məž'gān sayl-ə zoxāw^۳
dā.

dar sāt ja xāw-dā ?oftāda-y pā-t bim, / řoxsār gard-(?)luđ xāk-ə pā-y
řā-t bim.

vāt-əm: mar bəđya^۴ wa řasta^۵-y hāl-əm^۶, / bəzāni pay češ darun-zoxāł^۷-
əm.

5tō ja tāna-y bađ' řaqibān tarsāy, / heč' hāl^۶-ə darun' səft-əm naparsāy.

^۱ در گورانی ادبی همچون هورامی ساخت ارگاتیو وجود دارد. قابل توجه چمن‌آرا (۱۳۹۰) و چمن‌آرا و امیری (۲۰۱۸) که مدعی‌اند در گورانی ادبی همانند هورامی ساخت ارگاتیو وجود ندارد. برای نمونه: «... maĵnun-əš dā ...»؛ مصراع دوم بیت پنجم شعر شماره ۶، «... nāz-əš kard ...»؛ مصراع اول بیت چهارم شعر شماره ۱۰، «... bast/...»؛ مصراع اول بیت اول شعر شماره ۱۴، «... bāzi-š kard:/...»؛ مصراع اول بیت هشتم شعر شماره ۱۴، «... řang kardān, /...»؛ مصراع اول بیت پنجم شعر شماره ۱۵، «... řađat-əm ...»؛ مصراع دوم بیت هفتم شعر شماره ۱۵. (م)

^۲ یعنی در زلف‌هایت، به خاطر بویشان، یقیناً باید "ناب‌ترین مشک" پنهان شده باشد.

^۳ در مصراع دوم بیت شانزدهم و مصراع اول بیت هفدهم شعر شماره ۱۶ به شکل «zuxāw» آمده است که درست نیست. (م)

^۴ معمولاً از «bəđya-y = بنگری، نگاه کنی» استفاده می‌گردد. (م)

^۵ «řassa» نیز به کار می‌رود. (م)

^۶ در اصل «hāfi-m = خالی‌ام» درست است. به خاطر ضرورت شعری (قافیه: darun-zoxāł-əm) به این صورت آمده است. (م)

^۷ «soxāl» نیز کاربرد دارد. (م)

řu-t ĵe-m gardān kard, mən sargardān bim, / p-i tawr pā-bande^۱ band^۲-ə zəndān^۳ bim.

ʒfədā^۴-t bām, vāta-y badkārān češ-an, / tō dət-ət ĵe-šān yand ba-ʔandeša-n?

وله

۱ ای چراغ، در خواب، / نیمه شب در خوابی شیرین آمدی.

به قلب آتش زدی، درونم را شعله‌ور کردی، / چشم‌هامم به مزگان سیل اشک خون داد.

بی‌درنگ در خواب افتاده پاهایت شدم، / رخسارم گردآلود خاک پای راحت شد.

گفتم: مگر به شرایط خالی‌ام بنگری، / تا بدانی چرا درون زغال (سوخته)‌ام.

له تو از طعنه بدرقیبان ترسیدی، / اصلاً از حال درون دردناکم سؤال نکردی.

از من رویگردان شدی، من سرگردان شدم، / اینگونه پایبند (اسیر) بند زندان شدم.

۷ فدایت شوم، گفته بدکاران چیست، / (که) دلت از آنها اینقدر نگران است؟

ص. ۱۸ الف

wa la-hu

1 ĉərāx-əm, be tō goľān-ə vahār/ mayān wa diđa-m ba neštar hazār.

har yak ĉun neštar' bar-goziđa-y mən/ be tō maš'kāvā parđa-y diđa-y mən.

bale^۷, ba be tō mađyaw na le-šān, / mayān wa diđa-m neštar ĵa nešān.

4 ģayr ĵa be-tōyi češ mabō feštar? / goľān-ə ģarir kari ba neštar.

وله

۱ چراغ، بدون تو گل‌های محار / با هزار نیشتر به چشم‌هامم می‌آیند (آنها را می‌بینم).

هر یک همچون نیشتر ویژه من / بدون تو برده چشم‌های من را می‌شکافند.

^۱ معمولاً از «hič/ hič» استفاده می‌شود. (م)

^۲ «hāl» درست است. (م)

^۳ «pābann» نیز به کار می‌رود. (م)

^۴ «bann» نیز کاربرد دارد. (م)

^۵ از «zinnān» نیز استفاده می‌شود. (م)

^۶ معمولاً به صورت «fađ/dā» به کار می‌رود. (م)

^۷ «bafe» درست است. (م)

بله، بدون تو به آتخا می‌نگرم، / زیرت از خارها به چشمام می‌آیند (آتخا را می‌بینم).

۴ غیر از نبود تو چه چیز بیشتری [دیگری] می‌شود (اتفاق می‌افتد)؟ / گل‌های حریر را به نیشتر تبدیل کنی.

ص. ۲۰ الف (عکس ۲ را ببینید).

wa la-hu

1 čərāx-əm, baxt-an, / ba we-m mazānu baḏbaxti-m baxt-an.

ja duri' dyan'-ət zāmat-əm saxt-an, / mazānu ?ahvāl' marḏani-m waxt-an.

?ahmās-ə məža-t wa dət jā kardān / ba saḏ hakimān dawā nabardān.

zāmat-ə duri-t wa dət kardān kār / səwā ja marḏan kas nabardān čār.

5 šim wa lāy hakim, bəbārō dawā-m / darḏ-ə be-bərin' həjrān saranjām.

vāt-əm: hay hakim, hānā, hay hānā, / bəbara-m dawā, hakim-ə dānā.

hakim vāt: faqir, zām-ət be-čār-an, / darḏ-ət darḏev^r-an dawā-na-dār-an.

sā zānām hakim dawā-š na bar-dā, / dastew^ε xōli w xāk^ε kard-əm ba sar-dā.

har dā-m ba sar-dā pay zām-ə saxt-əm, / pay sətāra-y šum' baḏbaxti'
baxt-əm.

10 har dā-m ba sar-dā pare įasta⁶-y we-m, / darḏ-ə be-bərin' įe-na-
řasta-y we-m.

sā ka mən hakim nabard-əš dawā-m / mar ?ajal bayō, bāwarō šafām.

و له

^۱ نگارنده در اینجا «feštar» را به «بدتر» ترجمه کرده است اما در بخش واژه‌نامه به «بیشتر»، که ترجمه درست آن است. (م)

^۲ شکل درست آن «diḏan» است. به دلیل هرورت وزن شعر به این شکل آمده است. (م)

^۳ قابل توجه چمن‌آزا (۱۳۹۰) و چمن‌آزا و امیری (۲۰۱۸) که ادعا می‌کنند در گورانی ادبی هانند هورامی جنس دستوری وجود ندارد؛ در گورانی ادبی همچون هورامی حرف تعریف معین (معرفه) برای مذکر یا پسوند «-aka» و برای مؤنث با پسوند «-ake» و حرف تعریف نامعین (نکره) برای مذکر با پسوند «-ew» و برای مؤنث با پسوند «-ev/wa» بازیابی می‌شود. به بیانی دیگر، یکی از نودهای جنس دستوری در گورانی ادبی و هورامی مطابقت حرف تعریف معین و نامعین با اسم در این مقوله دستوری است. برای نمونه: «-ew»: «...darḏev/w...» دردی؛ «مصرع دوم بیت هفتم شعر شماره ۹»، «dastew» مشتق، دستی؛ «مصرع دوم بیت هشتم شعر شماره ۹»، «tālew» شاخه‌ای؛ «مصرع اول بیت اول شعر شماره ۱۱»، «hazārew» هزاران نفری/کسی؛ «مصرع اول بیت اول شعر شماره ۱۳»، «nešew» خاری؛ «مصرع دوم بیت سیزدهم شعر شماره ۱۴»، «-ev/wa»: «...kasev/wa» کسی؛ «مصرع دوم بیت اول شعر شماره ۱۱»، «wafev/wa» وفایی؛ «مصرع دوم بیت یازدهم شعر شماره ۱۵»، «-aka»: «...tarzaka» شکل؛ «مصرع اول بیت هجدهم شعر شماره ۱۴»، «...?āstānaka» آستانه؛ «مصرع دوم بیت ششم شعر شماره ۱۵». (م)

^۴ «dasew/məšew» نیز به کار می‌رود. (م)

^۵ شکل معمول آن، «xot u xāk» است. (م)

^۶ «jassa» نیز کاربرد دارد. (م)

۱ چراغ، قسمت است، / خودم می‌دانم که بدبختی‌ام مقدر است.

از دوری دیدارت گرفتاری‌ام (مصیبت) سخت (بزرگ) است، / می‌دانم زمان مرگم فرا رسیده است.

الماس مؤذات در دل جا کرده است / با صد حکیم معالجه نمی‌شود.

زجر دوریات در دل اثر کرده است / غیر از مرگ، کسی چاره‌ای بلد نیست.

له رقت پیش حکیم، تا معالجه‌ام کند / درد بدون زخم ناشی از هجران (ح-را).

گفتم: ای حکیم، کک، کک، / مرا معالجه کن، حکیم دانا.

حکیم گفت: بیچاره، زخمت غیر قابل معالجه است، / دردت دردی است که بدون دواست.

بنابراین دانستم که حکیم هیچ علاجه (درمانی) ندارد، / مشتکی گرد و خاک بر سرم ریختم.

به خاطر زخم شدیدم به ریختن آن بر سر ادامه دادم، / برای ستاره شوم بدبختی بختم.

۱۰ برای حال و وضع خودم به ریختن آن بر سر ادامه دادم، / (برای) درد بدون زخم خودم که از آن رهایی ندارم.

پس وقتی حکیم مرا معالجه نکرد / مگر مرگ بیاید و شفایم را بیاورد.

ص. ۲۲ الف

wa la-hu

1 dāla bazayi¹-š ʔāmā ba we-dā;/ šowān manāto čun nay ja ʔe-dā.

waḥāhi, haqqan²: sađ ʔafā-š bardān,/ ba ʔafā čand³ sāḥ wafā-š parvardan.

dur kawtan ʔa zed' qawmān o xvešān,/ magar pay⁴ ʔāre nāz-əš bəkešān.

^۱ به صورت «bazay» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر مغایرت دارد. (م)

^۲ به صورت «haq(q)an» نیز به کار می‌رود. (م)

^۳ به صورت «čən(n)» نیز کاربرد دارد. (م)

^۴ چهارآ (۱۳۹۰) و چمن‌آرا و امیری (۲۰۱۸) واژگان گزینشی. محدودی ارائه نموده‌اند و بر اساس آنها ادعا کرده‌اند که گورانی ادبی و هورامی در واژگان با هم تفاوت دارند.

در اینجا با بررسی برخی از آن واژگان ثابت می‌شود که ادعای آن‌ها، ادعای درستی نیست و گورانی ادبی و هورامی در واژگان نیز تفاوت ندارند: «pay» هم در گورانی ادبی و هم هورامی به معنی «برای» است نه «چرا». «pay češ» هم در گورانی ادبی و هم هورامی به معنی «چرا» است. برای نمونه: «pay»؛ مصراع اول و دوم بیت سوم شعر شماره ۶، مصراع اول و دوم بیت ششم شعر شماره ۹، مصراع دوم بیت سوم شعر شماره ۱۰، مصراع دوم بیت هشتم شعر شماره ۱۱. «pay češ»؛ مصراع دوم بیت چهارم شعر شماره ۷، مصراع اول بیت بیست و نهم و مصراع اول بیت سی و پنجم و مصراع اول بیت چهل و هشتم شعر شماره ۱۶. «bāwar(a)»؛ مصراع اول بیت هجدهم شعر شماره ۹، مصراع دوم بیت سوم شعر شماره ۱۲. «kafti» و «kawti» هر دو نمونه: مصراع اول بیت هفتم و مصراع دوم بیت هشتم شعر شماره ۱۰، مصراع دوم بیت نازدهم شعر شماره ۹، مصراع دوم بیت سوم شعر شماره ۱۲. «kafti» و «kawti» هر دو به معنی «افتادی» هم در گورانی ادبی و هم هورامی استفاده می‌شوند. برای نمونه: مصراع اول بیت سوم شعر شماره ۱۰، مصراع دوم بیت اول شعر شماره ۴، مصراع دوم بیت پنجم شعر شماره ۵. «zi» هم در گورانی ادبی و هم هورامی کاربرد دارد. برای نمونه: مصراع اول بیت ششم شعر شماره ۱۲، مصراع اول بیت شانزدهم و مصراع اول بیت چهل و هشتم و مصراع دوم بیت پنجاه و دوم شعر شماره ۱۶. «zu» زوده درست است نه «Zü». «Zü» هم در گورانی ادبی و هم هورامی وجود دارد اما «Zü» وجود ندارد. هم در گورانی ادبی و هم هورامی از «zan(i)» زن استفاده می‌شود نه

ʔāxər nāz-əš karđ ja lā-y nāzdār¹-əš:/ nāz-əš be-nāz bi, čun bō qarār-əš?

5 bā nāla-š barz bō, řanĵ-be-bar bəyan,/ be-qađr o be-nāz, dar-ba-dar bəyan.

و له

۱ دل، دلش برای خودش سوخت؛ / چوپان همچون فی در جای خود شیون و ناله می‌کند.

به خدا، حق دارد: صد جور و جفا تحمل کرده است، / با جور و جفا چندین سال وفا پرورانده است (باوفا مانده است).

از زادگاه اقوام و خویشان دور افتاده است (آواره شده است)، / مگر برای یک بار (هم که شده) نازش را بکشند.

سرانجام نزد نازدارش ناز کرد: / نازش بی‌ناز شد [بیچاره شد]، چگونه آرام و قرار داشته باشد؟

له بکنارید ناله‌اش بلند باشد، رنج بدون ثمر (رنج بر باد) شده است، / بی‌قدر و بی‌ناز [بیچاره]، آواره شده است.

malā² tāher³ ʔawrāmi dar radif⁴

ص. ۱۳۲ الف

1 tałew⁵ ja řehān, pař šān o ševa,/ lāf mađā ba bō-y zəlf-ə kaseva.

mavāt-əš: qatra-y qatrān-bez-anān,/ hāmřang o hāmbō-y zəlf-ə dez-anān.

mən vāt-əm: řehān' zed-ə sārāyi⁶/ ba tō čə⁷ lāyeq⁸ lāf-ə bināyi⁹?

از «zan».. «**zənaft**, **žənaft**, **šənaft** = **žənaft**» شنیده هم در گورانی ادبی و هم هورایی مورد استفاده قرار می‌گیرند. برخلاف ادعای چمن‌آرا و امیری (۲۰۱۸)، هم در گورانی ادبی و هم هورایی تأملی به حفظ «**v/w**» آغازین وجود دارد. برای نمونه: «**v/wāt** // **v/wāč** = **v**» گفتن؛ «مصرع اول بیت پنجم شعر شماره ۵، مصرع اول بیت چهارم و مصرع اول بیت هفتم شعر شماره ۷، مصرع اول بیت یازدهم و مصرع دوم بیت سیزدهم شعر شماره ۱۵. «**v/wārān** = **v**» باران؛ «مصرع اول بیت دوم شعر شماره ۱، مصرع دوم بیت دوم شعر شماره ۱۶. «**v/wahār** = **v**» بیار؛ «مصرع اول و دوم بیت اول شعر شماره ۱، مصرع اول و دوم بیت اول شعر شماره ۲، مصرع اول بیت اول شعر شماره ۸، مصرع اول بیت ششم و مصرع دوم بیت هفتم شعر شماره ۱۴. «**wa** = **wa**»؛ «مصرع دوم بیت ششم و مصرع دوم بیت هشتم شعر شماره ۱، مصرع اول بیت پنجم شعر شماره ۲، مصرع دوم بیت چهارم شعر شماره ۶، مصرع دوم بیت سیزدهم شعر شماره ۱۴. «**wałq** = **wałq**»؛ «مصرع دوم بیت دوم شعر شماره ۱، برخلاف کردی و فارسی، هم در گورانی ادبی و هم هورایی «**hw**» آغازین به «**w**» تبدیل شده است. برای نمونه: «**we(-)** = خود»؛ «مصرع دوم بیت اول و مصرع دوم بیت دوم شعر شماره ۹، مصرع اول بیت اول شعر شماره ۱۰، مصرع اول بیت سوم شعر شماره ۱۲، مصرع دوم بیت چهل و پنجم و مصرع دوم بیت چهل و هفتم شعر شماره ۱۶. «**wa/ārd** // **war**» = خورن»؛ «مصرع اول بیت سوم شعر شماره ۶، مصرع اول بیت چهاردهم شعر شماره ۱۱. برخلاف گفته چمن‌آرا و امیری (۲۰۱۸)، هم در گورانی ادبی و هم هورایی از دو واژه «**zəlf(i)**» قلب و «**dəł**» دل» استفاده می‌شود نه فقط از «**dəł**» (م)

^۱ به صورت «**nāzār**» نیز به کار می‌رود، همانگونه که در مصرع دوم بیت چهل و پنجم شعر شماره ۱۶ آمده است. (م)

^۲ از «**maħā**» هم استفاده می‌شود. (م)

^۳ «**tāher**» درست است. (م)

^۴ س. وان، ۶۸، نمونه ۴. شعر پیشین از مخروبی با «... **řehān**» شروع می‌شود.

^۵ صورت رایج آن، «**tāłew**» است. (م)

^۶ به صورت «**sārāy**» آمده است که با وزن شعر سازگار نیست. (م)

^۷ به شکل «**ča**» نیز به کار می‌رود. (م)

^۸ به صورت «**lāyq**» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر مغایرت دارد. (م)

^۹ به صورت «**bināy**» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر همخوانی ندارد. (م)

řehān vāt: šarte, ʔema, wa tō w yār,/ bənišme wa ham jāy-ə be-ʔačyār.

5 řu-ba-řu-m kara čaniw¹ zəlf-ə dost-ət,/ čaniw qəblagā-y xās ʔāvāt wəst²-ət.

ʔar xəlāf³ bar šō-m lāf-ə bināyi⁴/ bəmāla na řu-m řang-ə səyāyi⁵.

ʔema w goł řehān, har du *bō-wāna,/ šime, kard-əmān⁶ səjda-y ʔāstāna⁷.

ba nāla-y dət-söz lātām lāt-wena/ pay čande⁸ tā⁹-y zəlf, točrā-y məškəna.

vāt-əm: mərwat-an, šā-y pari-pāya,/ bā paxš bō na řu-t zəlf-ə məšk-māya.

10 dā ʔema w řehān, dāvā w jasta-mān,/ bar šō ba řāsti bayn-o-basta¹⁰-mān.

nakard dərexā, hājat kard qabuł,/ var dā ba var-dā dasta¹¹-y zəlf-ə lul.

sā řehān naša-y zəlf-əš xās zānā;/ pay řu-səyāyi¹²-š ʔay-waflā-š wānā.

zā¹³ mən bard wa zed' sāya¹⁴-y dəraxtān/ tā bəzānō xāk čun səyā¹⁵-
baxtān.

14 pare pekyā-y lāf ward¹⁶-əš nadāmat,/ řu-səyāyi¹⁷-š mand tā řöy
qəyāmat¹⁸.

مُلا طاهر اورامی [هورامی] در ردیف

¹ این واژه در دو مصراع این بیت و مصراع دوم بیت چهاردهم شعر شماره ۱۶، به صورت «čani» نیز کاربرد دارد، همانگونه که در آخرین مصراع آخرین بیت شعر شماره ۵، مصراع اول بیت سوم شعر شماره

۱۲ و مصراع دوم بیت چهل و چهارم شعر شماره ۱۶ آمده است. همچنین، به صورت «čanu» نیز به کار می‌رود. (م)

^۲ معمولاً از «wās(t)» استفاده می‌گردد. (م)

^۳ از «xalāf» نیز کاربرد دارد. (م)

^۴ به صورت «bināy» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر هماهنگ نیست. (م)

^۵ به صورت «syāy» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر هماهنگی ندارد. (م)

^۶ «kard-mān» درست است. به خاطر وزن شعر به این صورت آمده است. (م)

^۷ از «ʔāsāna» نیز استفاده می‌شود. (م)

^۸ «čenna» نیز کاربرد دارد. در برخی جاها هم به صورت «čand» آمده است، مانند: مصراع دوم بیت دوم شعر شماره ۱۰، مصراع اول بیت سیزدهم شعر شماره ۱۴. (م)

^۹ «tāl» = تار» نیز کاربرد دارد. (م)

^{۱۰} از «bassa» نیز استفاده می‌شود. (م)

^{۱۱} «dassa» نیز به کار می‌رود. (م)

^{۱۲} به صورت «syāy» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر نمی‌خواند. (م)

^{۱۳} به نظر می‌رسد «sā» درست باشد. (م)

^{۱۴} در برخی جاها به صورت «sā» آمده است، مانند: هر دو مصراع بیت اول و مصراع دوم بیت پنجم شعر شماره ۱۲. (م)

^{۱۵} به صورت «syā» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر هماهنگ نیست. (م)

^{۱۶} از «wārd» نیز استفاده می‌گردد. (م)

^{۱۷} به صورت «syāy» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر سازگار نیست. (م)

^{۱۸} به صورت «qyāmat» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر همخوانی ندارد. (م)

۱ شاخه‌ای از ریخان، پر از نخوت و عشوه، / از بوی زلف کسی لاف می‌زد.
می‌گفت: قطره‌ای هستم که باعث شرمندگی می‌شود، / هرنگ و همبوی زلف سرمه‌ای [سیاه، خاکستری تیره] هستم.
من گفتم: ریخان، زادگاهت دشت و صحراست، / لاف ظاهر به تو چه ربطی دارد؟
ریخان گفت: ما، تو و یار شرطی کنیم، / در جایی بدون (حضور) کس دیگری با هم بنشینیم.
هر ما با زلف دوستت روبرو کن، / با قبله‌گاهی که آرزو و خواسته‌ات را صادقانه از او طلب می‌کنی.
اگر لاف ظاهر غلط باشد / رنگ سیاهی را بر روم بمال.
ما و گل ریخان، هر دو در پی بو، / رفتیم، بر آستانه سجده کردیم.
با ناله‌ای دل‌گداز، همانند لالی استدعای عاجزانه کردم / برای چند تار زلف، طغرای مشک‌بو.
گفتم: جوانمردی است، شاه (ملکه) پری پایه، / بگذار زلف مشک‌بو بر روی رخسارت پخش شود.
۱۰ ما و ریخان این دعوا و شرایطان است، / توافقان به درستی حاصل شود.
دریغ [کوتاهی] نکرد، حاجت را قبول کرد، / دسته زلف مجعد را بر پیشانی رها نمود.
بنابراین ریخان مستی زلف را خوب فهمید؛ / برای روسیاهی‌اش "ای خدا" سر داد.
آنگاه من وی را به زادگاه (ش) در زیر سایه درختان بردم / تا بداند که خاک همانند تیره‌بختان.
۱۴ برای کسی که از لافش زده شد [متأثر شد]، افسوس خورد، / روسیاهی‌اش تا روز قیامت باقی ماند.
ص. ۳۳ الف

wa la-hu [ħarfu s-sin]^۱

1 sâ-y sahand-ə sang, / sobh^۲dam^۳ waš-an sâ-y sahand-ə sang.

baġā^۴ ba šarte, řaqib-ə bađ-řang / nag'nō na wand-ət sađ hazār farsang.

čani dōst^۵-ə we-t bəniši ba šād, / vøyarda^۱-y sâfān bāwari wa yād^۲.

^۱ س و ان، ۷۸، نمونه ۶.

^۲ این «š» در اصل وجود ندارد. به خاطر وزن شعر آمده است. (م)

^۳ «1sə/obħdam» به کار می‌رود. (م)

^۴ صورت معمول آن، «baġām» است. (م)

^۵ به صورت «dōs» نیز به کار می‌رود. (م)

gā nəyāz³ ja tō, gā nāz ja dəlbar, / tō pay ?aw sōzān, ?aw ja tō battar⁴.

5 har tā ka ʔomr-ət yāvō ba ?anjām / na sā-y ?aw sang-dā vəyāri⁵
?ayyām.

?eḏ-an sarmāya-y ?i dənyā-y fāni, / mā baqā⁶ puč-an, ?ar čew mazāni.

وله [حرف س- سین]

۱ در سایه طرف سایه‌دار (تخته)سنگ، / هنگام صبح سایه طرف سایه‌دار (تخته)سنگ مطبوع است.

اما به شرطی که رقیب بدفام / صد هزار فرسنگ همنشینت نباشد (از تو دور باشد).

با دوست خود با شادی بنشین، / گذشت سال‌ها را به یاد آوری.

گاهی نیاز و درخواست از تو، گاهی ناز و عشوه از دلبر، / تو برای او سوخته باشی، او از تو بدتر (سوخته باشد).

له تا عمرت به پایان برسد / در سایه آن (تخته)سنگ ایام را بگذرانی.

این است سرمایه این دنیای فانی، / بقیه پوچ است، اگر چیزی می‌دانی (می‌فهی).

نوشتن شعر به گورانی در اردلان مدت زیادی پس از این مجموعه نیز تداوم یافت اما این سنت امروزه عملاً مرده است و نام شاعران و تاریخ زندگی همه آنها غیر از چند شاعر از بین رفته است. امروزه تعداد انگشت‌شماري از کردها (به استثنای شاید داخل و اطراف سنه) گورانی را به خوبی متوجه می‌شوند و نمونه‌های اندکی شعر که چاپ می‌شوند، بیشتر آنها نادرست هستند. برای مثال، نسخه تحریف‌شده و کوتاهی از نمونه شعر شماره ۹ [که پیشتر ارائه شد] در نشریه گلاوژ، ۶، ۹،^۷ به نام بسارانی چاپ شده است.^۸ در گلاوژ، ۳، ۹-۱۰، شعر بعدی از صدیدی چاپ شده است که از منظر معیارهای وزن / بحرش متفاوت است اما هیچ نشانه‌ای از ویژگی‌های خاصی را که مینورسکی به آنها اشاره کرده است، از خود نشان نمی‌دهد.^۹ به عبارت دیگر، صورت‌های خودگوش هورامی را نشان می‌دهد، برای مثال: اضافه اسمی «-u» پایانه جمع «-B» و غیره. با این حال، صورتی که در آن متن

^۱ به شکل «vyard» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر ناهم‌هنگ است. (م)

^۲ از «vir» نیز استفاده می‌شود. (م)

^۳ به صورت «nyāz» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر همخوانی ندارد. (م)

^۴ در اصل «baḏtar» است. (م)

^۵ به صورت «vyāri» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر نمی‌خواند. (م)

^۶ معمولاً از «mābāqi» استفاده می‌شود. (م)

^۷ یک نشریه کردی بسیار خوب که در دهه ۱۹۴۰ در بغداد منتشر می‌شد. به «A bibliography of Southern Kurdish» کتاب‌شناسی کردی جنوبی، C. J. Edmonds (بجی. اِدموندز)، ۱۹۴۴-۱۹۳۷، *Journal of the Royal Central*

Asian Society (JRCAS) = نشریه انجمن سلطنتی آسیای مرکزی، ۳۲، ۲، ۱۹۴۵، ۱۸۶، ۱۸۹ «رجوع شود.

^۸ «گوران، ص. ۹۳، ش. ۲۹» و «مجمادی، به نقل از همان اثر، ۱۸۸-۱۸۰» را ببینید. سجدای تاریخ‌هایش را به صورت (۱۷۰۲-

۱۶۴۱/۱۱۱۳-۱۰۵۲) ارائه می‌دهد که به تنهایی وی را از همنامش، شیخ مصطفی، حدود یک قرن جدا می‌کند.

^۹ «گوران، ص. ۹۳، ش. ۳۰»: «xwem» به جای «wem» در گورانی.

چاپ شده است همراه با تناقض‌های درونی، باید شک زیادی دربارهٔ دقت و درستی‌اش بر جای بگذارد. صورتهای گوناگون «-ō»، «-ōn» و «-nō» توضیح داده نشده‌اند.^۱

*1 řevən, dāx-u bāfā-tava hazārew dardādār-ane,*²

gərđ košta-w ?ā diđa-t³-ane, na diđa-t jādükār-ane.

bāfā-t namām-i nabarō, diđa-t nargəs-i māmarō,

kołme⁴-t sāv-u dāle darō, mame⁵-t mar ?ajyō⁶, nār-ane.

^۱ همهٔ این موارد به روشنی بیانگر آن است که ادبیات گورانی هم از منظر صوری و هم محتوایی خواسته یا ناخواسته دچار دستبرد و در نتیجه تحریف گشته است و کاملاً درست و قابل اتکا نیست. همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد، این دستبرد و تحریف عمدتاً در میان گردآوردندگان کرد یا خودگردیندار ادبیات گورانی دیده می‌شود. برای نمونه، در دیوان اشعار بسارانی گردآوری‌شده توسط ملا صالح (۱۳۷۵: ۹) و صفی‌زاده (۱۳۹۲: ۵۵) در مصراع دوم بیت چهارم قطعه شعری با عنوان «... tašrif nāwardi = تشریف‌نیوردی». به جای «... čūn korde kamfām =مانند کردم کفهم» به ترتیب از «... čūngardi kamfām = بیابانگردم کفهم» و «... čūngarde kamfām = بیابانگردم کفهم» استفاده شده است. شایان ذکر است که هر دو گردآورنده گویشور کردی هستند. این در حالی است که در دیوان اشعار گردآوری‌شدهٔ همین شاعر توسط حبیبی (۱۳۹۶: ۱۹۶)، «... čūn korde kamfām» آمده است. این گردآورنده خود زبانور گورانی است. به طریق مشابه، در دیوان اشعار گردآوری‌شده توسط حبیبی (۱۳۹۶: ۱۳۶-۱۳۸) قطعه شعری با عنوان «... bāde har jāyi! = باد هر جایی!» آمده است که در آن کردم کفهم، همچون باد (اشاره به عدم داشتن زندگی یکجانشینی و داشتن زندگی چادرنشینی و رهمگردانی)، پرورش‌یافتهٔ بیابان و بیگانه با مظاهر زندگی یکجانشینی و تمدن توصیف شده است در حالی که در دیوان اشعار گردآوری‌شده توسط دو گردآورندهٔ دیگر این قطعه شعر نیامده است. از این رو، محتر است تنها نسخ خطی، آن هم با در نظر گرفتن رعایت شرایط و ضوابط خاص و علمی خود، ملاک کار قرار گیرد. (م)

^۲ مرز بین مصراع‌ها را نشان می‌دهد. (م)

^۳ در ساخت اضافه هم در گورانی ادبی و هم هورامی اسم‌ها و صفت‌ها معمولاً پس از اسم اصلی (هسته) می‌آیند که با یک واکه اضافه، محسوس یا نامحسوس (البته اگر آوای پایانی اسم اصلی واکه باشد، به جای واکه اضافه، «-y» و «-w» می‌آیند)، به آن وصل می‌شوند. برای نمونه: «... fasl-ə v/whārān = فصل سهاران»؛ مصراع دوم بیت اول شعر شمارهٔ ۱، «... tamāšā-y qatra-y = تماشای قطره»؛ مصراع اول بیت دوم شعر شمارهٔ ۱، «... səpā-y maynatān / ... سپاه مصیبت‌ها»؛ مصراع دوم بیت پنجم شعر شمارهٔ ۲، «... hawr-ə nō = ابری نو / تازه»؛ مصراع اول بیت اول شعر شمارهٔ ۳، «... qonča-y nō-xez = غنچهٔ نوشکنده»؛ مصراع دوم بیت سوم شعر شمارهٔ ۲، «... hāv/wār-u mən = فریاد من»؛ مصراع اول بیت ششم شعر شمارهٔ ۱۳، «... košta-w ?ā ... diđa-t... = کشتهٔ آن دیده‌ات»؛ مصراع دوم بیت اول شعر شمارهٔ ۱۳. همچنین، هم در گورانی ادبی و هم هورامی، آمدن اسم‌ها و صفت‌ها پیش از اسم اصلی نیز امکان‌پذیر است با این تفاوت که در این حالت دیگر نشانهٔ اضافه نمی‌آید. برای نمونه: «... širin xāw = شیرین»؛ مصراع دوم بیت اول شعر شمارهٔ ۷، «... xās... yār... = بار خوب»؛ مصراع دوم بیت چهارم شعر شمارهٔ ۱۳، «... simin ... laš = اندام نقره‌ای»؛ مصراع اول بیت هفتم شعر شمارهٔ ۱۳، «... səyā sang/... = سنگ سیاه»؛ مصراع اول بیت بیست و سوم شعر شمارهٔ ۱۶، «... gətkō = تودهٔ گل / خاک، قبر»؛ مصراع اول بیت اول شعر شمارهٔ ۱۶. قابل توجه چمن‌آرا و امیری (۲۰۱۸) که این ویژگی‌ها را مختص گورانی ادبی و گویش‌های به اصطلاح کردی جنوبی می‌دانند. (م)

^۴ از «gope» و «(sar)gōne» نیز استفاده می‌شود. (م)

^۵ به صورت «mamme» نیز به کار می‌رود. (م)

^۶ به صورت پیوسته و بدون فاصله «marajyō» می‌آید نه با فاصله. (م)

zəlfə-t gərənǰ u xāw-ane, sarlul-ane, səyāw-ane,
 čənur-u řāgā-w kāv-ane, kamanda yā¹ šāmār-ane.
 ʔar lōma-nō, ʔagar man-ō, ʔaz řāšəq-u bālā-w ta-nō,
 pe dena, bā tapl-əm žanō, vas nəyā xās-əm yār-ane?
 5tō-ni řayāt u nafas-əm, sā bā manā²-m karā kas-əm,
 kalāmuřhā³ w bābō-m qasam, mən har ʔeđ-əm goftār-ane.
 hāvār-u mən pay ta zařin, dəł mabəya řabdāl⁴-u bařin,
 weł-u kaž⁵-u-kō var-mařin, barg-u laši-š dawār-ane.
 7saydi fədā⁶-w simin laš-ōn, goftār-u bālā-waš-ōn,
 xayāl⁷-əš lā-w diđa-řaš-ōn, čama səyāve-š dakār-ane.

۱ رُون، ^۱ از داغ قامت هزاران نفری (کسی) دردمندند،
 همه کشته آن دیده‌ات هستند، دیده‌هایت جادوکارند.
 قامتت محال بُر ^۲ (است)، دلیت ترگس مامَر ^۳ (است)،
 کونلت سیب داخل باغ (است)، مَمه‌هایت گویی افارند.
 زلف‌هایت زیر و نتایده‌اند، مجعد و سیاه هستند،
 چنور ^۴ راه کاو ^۵ هستند، کند یا شاه‌مارند.

^۱ «yām» نیز به کار می‌رود. (م)

^۲ «mana» درست است. «lōma» نیز به معنی «سرزنش» است، همانگونه که در مصراع اول بیت چهارم آمده است. (م)

^۳ معمولاً از «kalāmō/əřhā» استفاده می‌شود. (م)

^۴ «řawđ/dāř» نیز به کار می‌رود. (م)

^۵ صورت رایج آن، «kaš» است. (م)

^۶ معمولاً به صورت «fađ/dā» به کار می‌رود. (م)

^۷ صورت متداول آن، «xəyāř» است. (م)

^۸ «řevən» به درستی با «ریوند [= ریواس]» فارسی نو همخوانی دارد اما ویراستار در اینجا به غلط آن را به «řeřhān» ریجان، اسم دختر «تفسیر کرده است.

اگر سرزنش و تحقیر باشد، اگر ممنوع باشد، من عاشق قامت تو هستم.

ولش کن، بگذار طبلم زده شود^۱، این کافی نیست که تو دوست و یار خوم هستی؟

له تو زندگی و نفس منی، پس بگذار بستگام منعم [سرزنشم] کنند،

به کلام‌الله و پدرم قسم، من همواره این است سخنم.

فریاد من برای تو طلاپی است، دل به گدای صحرا تبدیل شده است،

سرگردان کوه‌ها در جلو غارش است، لباس بدنش سیاه‌چادر خشن است.

۷ صیدی فدای (آن) بدن و اندام ترقبای است، گفتار(ش) در مورد آن قامت زیباست،

فکر و خیالش پیش آن چشم‌سیاه است، چشم‌های سیاهش دل‌با هستند.

اگر ادبیات گورانی، غیر از قطعاتی از حماسه‌ها و منظومه‌های رزمی که نقالان آنها را به یاد دارند، تا امروز در کردستان عراق دوام آورده است، عمدتاً^۲ به خاطر محبوبیت یک شاعر در قرن گذشته است. این شاعر، «عبدالرحمان پسر مولا سعید (۱۸۸۲-۱۸۰۶) است که تنها به عنوان مولوی^۳ تاوگوز، روستایی در منطقه جوانر^۴ (جوانرود) در جنوب اورامان [هورامان]، شناخته می‌شود.^۵ دیوانش با ترجمه‌ای کردی منتشر شده است^۶ و سنجادی در میان گروهی از شاعران کرد، فصل کاملی به وی اختصاص داده است.^۷ این غننامه برای مرگ همسر جوانش، به عنوان نمونه‌ای از اثرش، و نیز برای مقایسه با مرتبه حزین‌گیز احمد، گ کوماسی که پروفیسور مینورسکی آن را نقل کرده است^۸، ممکن است مناسب باشد.

mawlawi. šin-ə řanbar xātun

1 řurā-y fāřurā disān bazm-əř bast⁸:/ mořařřam řāmā, mařram ři na dast⁹.

řaw xarik na čōľ' řām-ə řadam-dā,/ mən na karbalā-y sārā-y mātam-dā.

^۱ گیاهی خوشبو و معطر در منطقه هورامان. (م)

نام محل و کوهی در اطراف زادگاه شاعر، روستای سر پیر هورامان تحت است. (م)

^۲ در ترجمه انگلیسی، «...، بگذار طبلم را بزنم،...» آمده است که با توجه به متن مبدأ (شعر) نادرست است. (م)

^۳ نام او در فهرست مینورسکی (گوران، ص. ۹۳، ش. ۱) از دکتر سعید خان، با نام "مُلا رحیم تَبِجَ وَزِی" به چشم می‌خورد.

^۴ «کتاب‌شناسی، ادموندز، ص. ۱۸۹، بخش ۲، ۱۲» را ببینید.

^۵ به نقل از همان اثر (۲۷۶-۲۴۷) که شامل تفسیر کردی شعری است که در ادامه می‌آید.

^۶ «گوران، ۱۰۳-۹۶» و شعر شماره ۱۶ که در ادامه می‌آید.

^۷ به صورت «bas» نیز می‌آید. (م)

^۸ به شکل «das» نیز به کار می‌رود. (م)

ʔaw yazid-ə marg wa ʔasir barda,/ mən zāda-y zəyād¹ xam pā-qir kardā.

bāzār-an, wāda-y māmaḷa-n, sāqi:/ hay bəg'ra² fāni w ʔay bədar³ bāqi.

bāqi.

5ʔō, hosayn-(ʔ)āsā: fardā⁴ ka ʔō bō/ dāxō sar ʔa kō, lāša-m ʔa kō bō.

ʔemsāl⁵ nō-vahār čun xazān-ə sard/ barg-ə ward-ə bāx⁶ maʔdum bard bard ʔaw hard.

mašyō⁷ tāḷa-y mən xəlāf⁸-(ʔ)angez bō,/ w-arna kay ke di vahār goḷ-
rez bō?

dəḷ wa kačbāzi' čapgard bāzi-š kard:/ ʔəft ʔārazu kard, čapgard tāk ʔāward.

bō-y ʔanbar na tu⁹-y damāx-əm dur kard,/ fərsat-əš ʔāward¹⁰, havā-y wabā-y dard.

10 nayči, wa be bazm' yārān-ə gyāni/ kām safā mandan¹¹ pay zəndaḡāni¹²?

čun mazāq tāḷ-an ʔa gərđin lā-va,/ bō wa širini' yak du navā-va.

yake yakjāre tāvənō-m-ava,/ ʔaw yak lāvənō-m, yāvənō-m-ava.

¹ به صورت «zyād» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر همخوانی ندارد. (م)

² از «bəgera» و «gera» نیز استفاده می‌شود. (م)

³ از «bəda» نیز استفاده می‌گردد. (م)

⁴ «sabā» نیز کاربرد دارد. (م)

⁵ «ʔesāl» نیز به کار می‌رود. (م)

⁶ به صورت «bāq» آمده است. (م)

⁷ معمولاً از «məšy'ō» استفاده می‌شود. «m'ašyō» به معنی «نباید، به نظر نمی‌رسد» است. البته در برخی از گونه‌ها، «mašy'ō» نیز این معنی را دارد. (م)

⁸ معمولاً از «xalāf» استفاده می‌شود. (م)

⁹ معمولاً از «tō» استفاده می‌شود نه «tu». (م)

¹⁰ امروزه در گورانی غیر ادبی به ویژه محاوره‌ای با همین معنی «فرصت گیر آورد، از فرصت استفاده کرد» خیلی کاربرد دارد. (م)

¹¹ به صورت «manan» نیز به کار می‌رود. (م)

¹² به صورت‌های «zinnagāni»، «zindagāni» و حتی «zingāni» نیز کاربرد دارد. (م)

duri-t dəyār¹-an čand² sāhəb³ neš-an:/ tu⁴-y darun wa xār' nešew tar⁵ tar⁵ řeš-an.

harči mavinun ševa-y tō-š peš-an:/ dəł wa hatita-y hasrat⁶-dā keš-an.

15 har māhe nō bō hāł⁷-əm pašew-an,/ halāl-əš ševa-y ?abrō-y tō-š peva-na.

na šaw řāhat⁸-əm, na řō dəł-šād-əm:/ šaw zəłf o řō řu-t mav'zā wa yād⁹-əm.

šəmšād o nargəs, vanawša-y čaman,/ sayr-ə¹⁰šān ?āzār' bināyi¹¹' čam-an.

?aw mārō wa yād¹² tarzaka-y bāłā-t,/ ?eđ diđa-y mast¹³-ət, ?aw xāł-ə ?āłāt¹⁴.

sōčənō-m hasrat¹⁵, darđ-ə jodāyi¹⁶-t,/ nak čun bəłesa-y yād¹-ə tanhāyi²-tanhāyi²-t.

¹ به صورت «dyār» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر سازگار نیست. (م)

² به شکل «čən(n)» نیز به کار می‌رود. (م)

³ معمولاً به صورت «sāhib» کاربرد دارد نه «sāhəb». ناگفته نماند برابر نهاد بومی آن در گورانی، «han'ā» = صاحب، مالک، دارا، دارنده» است. (م)

⁴ معمولاً از «tō» استفاده می‌شود نه «tu». (م)

⁵ باید بدون فاصله و سر هم به صورت «nešewtar» نوشته شود، مانند «feštar» در مصراع اول بیت چهارم شعر شماره ۸ که درست نوشته شده است. (م)

⁶ معمولاً از «həsrət» استفاده می‌گردد نه «hasrat». (م)

⁷ به صورت «hāl» آمده است که اشتباه است. (م)

⁸ معمولاً از «řahat» استفاده می‌شود نه «řāhat». (م)

⁹ از «vir» نیز استفاده می‌شود. (م)

¹⁰ این «-ə...» اضافی است. (م)

¹¹ به صورت «bināy» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر هماهنگی ندارد. (م)

¹² از «vir» نیز استفاده می‌شود. (م)

¹³ به صورت «mas» نیز به کار می‌رود. (م)

¹⁴ به نظر می‌رسد «?āłā-t» درست باشد. (م)

¹⁵ معمولاً از «həsrət» استفاده می‌گردد نه «hasrat». (م)

¹⁶ اولاً به صورت «jodāy» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر نمی‌خواند. ثانیاً؛ معمولاً از «jəyāyi» استفاده می‌شود. (م)

20 wa marg-ət diḏa-m hā na gozar-dā,/ mən-ič řā-y lā-y tō-n, řārō na fardā³.

motrib⁴, maqāme: darḏ-əm nāčār-an./ sāqyā⁵, jāme: dōst⁶ řəntezār⁷-an.

مولوی. غننامه عنبر خاتم

۱ روز هفدهم رَم (عاشورا) دوباره شروع شد: / مَحْآمَد، مَحْرَم (همسر من) از دست رفت.

وی در بیابان اعدام سوریه گرفتار است، / من در کربلای دشت ماتم هستم.

او را یزید مرگ به اسارت برده است، / من را پسر زیاد غم، یا در قیر کرده است.

بازار باز است، وقت معامله است، ای ساقی: / آهای (این زندگی) فانی را بگیر و جاودانگی را (به من) بده.

۲ ای وای بر من، (من سوگواری می‌کنم) گویی برای حسین: فردا که روز طلوع کند / نمی‌دانم سر کجا باشد، بدم کجا باشد.

امسال نوهار همچون پاییز سرد / گلبرگ‌های گل سرخ باغ را به بیابان برده است و از بین برده است.

باید تقدیر من متناقض باشد، / وگرنه چه وقت چه کسی دیده است تمار گل‌ریز باشد؟

دل با کوبازی گردون بازی کرد: / جفت [زوج] آرزو کرد، گردون فرد آورد.

بوی عنبر را از مشام دور کرد، / فرصت گیر آورد، هوای کشنده درد.

۱۰ فزن، بدون همدمی یاران عزیز / کدام صفا و خوشی برای زندگی باقی مانده است؟

چون ذائقه از هر سو تلخ است، / بیا با شیرینی یکی دو نوا.

یکی کاملاً مرا ذوب می‌کند، / آن یکی دلناری و تسلیام می‌دهد، دوباره به یادم می‌آورد.

دوریات مشخص است که چقدر خاردار است: / پرده درون با نیش خار دیگری پاره است.

هر چیزی می‌بینم شکل و شایبل تو را دارد: / دل را از حدیده حسرت و افسوس [مانند سم] کشیده است.

^۱ از «vir» نیز استفاده می‌شود. (م)

^۲ به صورت «tanhāy» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر ناهم‌آهنگ است. (م)

^۳ «sabā» نیز کاربرد دارد. (م)

^۴ معمولاً به صورت «motreb» به کار می‌رود نه «motrib». (م)

^۵ به صورت «sāqyā» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر همخوانی ندارد. (م)

^۶ به شکل «dōs» نیز کاربرد دارد. (م)

^۷ معمولاً به صورت «řənti/ezār» به کار می‌رود. (م)

۱۵ در آغاز هر ماهی پریشان‌خاطرم، / هلال آن شکل ابروی تو را دارد.

نه در شب آسوده‌ام، نه در روز دلشادم: / شب زلف و روز رویت را به یادم می‌آورند.

شمشاد و نرگس، بنفشه مرغزار، / دیدنشان برای بینایی درد و رخ است.

آن، شکل قامتت را به یاد(م) می‌آورد، / این دیده مستت، آن خال زیبای فلفلیات را (به یادم می‌آورد).

حسرت درد فراقت مرا می‌سوزاند، / (اما) نه همچون زبانه آتش یاد تنهایی‌ات.

۲۰ با (پس از) مرگت چشم همواره به راه است، / مَم راه (م) (هان) راه پیش توست، (اگر) امروز نه، فردا.

(ای) مطرب، آهنگی: دردم بی‌درمان است. / ساقیا (ای ساقی)، جامی: محبوب منتظر (من) است.^۱

سراخام، جا دارد دو نمونه دیگر از شعرگورانی را بازآوری کنیم هرچند که به صورت چاپی نیز موجود هستند. یکی شعری است که بندیکسن در پاوه ثبت کرده است و توصیف عشق یک مسلمان جوان اهل سنه به دختری مسیحی است.^۲ اکنون این امکان فراهم است که چند مورد اصلاح احتمالی هم در متن و هم ترجمه انجام شود.

1 fāziz-əm, bastan³, / ĵ-aw sā-va na řā-y tō-m zəñār bastan.

šiša-y nām o nang, taqvā-m šəkastan⁴; / ?afzā⁵-m ĵa bāda-y mayl-ə tō mast-an⁶.

?azān-əm sadā⁷-y sawdā-y bālā-t-an, / qađ o qāmat-əm zəkr⁸-ə ?āfā-t-an.

tā wa zəlf o řu-y tō tamāšā-m-an / ?adā-y nəmā-y farz' sobh¹ o ři šām²-an.

^۱ سجادای آن را اینگونه تفسیر کرده است: «پس [ای] مطرب زمان، تفریح و سرگرمی دیگری فراهم کن، زیرا من چاره و علاجی ندارم. / [ای] ساقی فلک، جام شراب مرگ را به من بده زیرا یارم منتظر من است.» او توضیح می‌دهد: «اگر بگوییم که غننامه مولوی برای عنبر خاتون [خاتم] به مراتب محتر از غننامه داتنه ... برای دوستش، بیترایس، است که در جوانی درگذشت، به این معنا نیست که فکر شود از حقایق دور می‌شویم یا بحث ملیت را پیش می‌کشیم».

^۲ بندیکسن - کریستنسن، به نقل از همان اثر، ۱۱۳ - ۱۱۰.

^۳ به شکل «b/vasan» یا «vasen» نیز به کار می‌رود. (م)

^۴ به صورت «šəkasan» نیز کاربرد دارد. (م)

^۵ به صورت «fāzām» نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. (م)

^۶ به شکل «masan» نیز استفاده می‌شود. (م)

^۷ به صورت «səđā» نیز به کار می‌رود. (م)

^۸ به شکل «zik(ə)ɾ» نیز کاربرد دارد. (م)

5 saǰāda-m ba hun' zāmat řang kardān,/ səǰda-m na məhrāb³ ʔabrō-y
tō bardān.

ħaǰ-əm, tawāf-əm, ʔar šav-an, ʔar řō-n,/ havā-y *gašt (ʔ)a dawr'
ʔāstānaka⁴-y tō-n.

tark-ə řavya-y din' moħammadi-m kard, / har wa din-ə tō šādat-əm
ʔāward.

parda-y ʔāb⁵ru⁶-m sađ ĵār dəřyāva,/ tās-əm na bāzār' ĵālam⁷ zəřyāva.

hun-əm čə ħakim, čə qāzi, čə⁸ šex,/ wāǰəb mazānān bəřezān wa tex.

10 řaziz, sā wa řāħm' qawf-u xās o ĵām/ ĵa dāx-ə tāna-y mardom⁹-ə
ʔayyām.

ħarf-an vātan-əm, řahd-an kardān-əm,/ farza *wafeva-m¹⁰ wa xāk
bardān-əm.

šart bō: kāmin šart? šart-ə har ĵārān,/ šart-ə řāšəqān, ĵān-fəđāy¹¹
yārān.

tā zarre¹² ĵa tan mānō-m, nafase,/ gōš nađam wa ħarf' vāta-y heč¹³
kase.

14 tā řō-y řəstāxez¹ sovāl-əm nabō,/ ĵayr ĵa din-ə tō tāfat-əm nabō.

¹ معمولاً به صورت «səbh» به کار می‌رود. (م)
² اگر منظور نماز عشا باشد، به صورت «řiřā-m-an» بدون فاصله و با خط تیره درست است نه با فاصله و بدون خط تیره. (م)
³ صورت معمول آن، «mehrāb» است. (م)
⁴ به صورت «ʔāsānaka» نیز کاربرد دارد. (م)
⁵ «...a» در اصل نیست. به خاطر وزن شعر آمده است. (م)
⁶ «ʔāvřu» یا «ʔābrū» درست است نه «ʔābru». (م)
⁷ به شکل «řālam» نیز به کار می‌رود. (م)
⁸ به صورت «čā» نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. (م)
⁹ معمولاً به صورت «marđəm» به کار می‌رود. (م)
¹⁰ به نظر می‌رسد «...-n» درست باشد نه «...-m». (م)
¹¹ به صورت «g(ə)yān-fad/dā» نیز کاربرد دارد. (م)
¹² در مصراع دوم بیت سوم شعر شماره ۵ نیز به این صورت آمده است که درست نیست. شکل درست آن «zarře» است. (م)
¹³ معمولاً به صورت «hič/ ħič» به کار می‌رود. (م)

۱ عزیزم بس است، / از آن زمانی که در راه تو گریزند (مسیحی) بستم.

شیشه نام و تنگ (-م)، تقویم شکسته است؛ / اعضای (بدن)م از شراب عشق تو مستند.

اذنم فریاد غم و خیال قامتت است، / (ذکر) قد و قامت (تمام بدم) ذکر ستایش (زیبایی) توست.

تا هنگامی که به زلف و رخسار تو تماشا کنم / (این) ادای نماز واجب صبح و عشاءم است.

۵ سجده‌ام را به خون نگرانی و غم رنگ کرده‌ام، / به محراب ابروی تو سجده برده‌ام.

جسم، طوافم، اگر شب است، اگر روز است، / آرزوی گشتن به دور آستانه در توست.

رویه دین محمدی را ترک کرده‌ام، / تنها به دین تو شهادت داده‌ام [گرویده‌ام].

پرده آبرویم صد بار پاره شد، / تاسم در بازار دنیا به صدا درآمد.

خونم را چه حاکم، چه قاضی، چه شیخ، / ریختنش را با شمشیر واجب می‌دانند.

۱۰ عزیز، پس به خاطر رحم گفته خاص و عام / از داغ طعنه مردم روزگار.

حرفی است که گفته‌ام، عهدی است که بسته‌ام، / وفای واجبی است که به گور برده‌ام.

شرط باشد (بیا شرطی ببندیم). کدامین شرط؟ شرطی برای همیشه، / شرط عاشقان، جان‌فدای یاران.

تا ذرهای از تم بماند، نفسی، / به حرفی از سخن هیچ‌کسی گوش ندهم.

۱۴ تا روز رستاخیز از من سؤال نشود، / غیر از دین تو، (به دین دیگری) ایمان نداشته باشم.

در آخر، از حیث ترتیب نه اهمیت، مرثیه مشهور احمد یگ کوماسی به خاطر غنای واژگانش^۱ با همان آوانویسی‌ای که تا اینجا از آن استفاده شده است، آورده می‌شود.

1 gəlkō-y tāza-y layl, / ʔārō šim wa sar gəlkō-y tāza-y layl.

na pāya-y mazār' ʔaw layl-ə pəʔ³ mayl/ ʔa diḏa-m vārān ʔasrinān čun sayl.

^۱ معمولاً به صورت «*ʔastāxez*» کاربرد دارد. (م)

^۲ از متن آوانگاشتی مینورسکی، از دکتر سعید خان، با جانشینی صورت‌های گورانی به جای تعدادی از صورت‌های کردی. ترجمه پروفیسور مینورسکی به ندرت نیاز به تغییر دارد. مقاله‌ای از م. مکرری درباره این شعر در «*ماد* (تهران)، ۱، ۱۹۴۵» وجود دارد که متأسفانه برای من قابل دسترسی نبود.

^۳ معمولاً از «*paʔ*» استفاده می‌شود، همانگونه که در مصراع دوم بیت چهارم شعر شماره ۱ و مصراع اول بیت اول شعر شماره ۱۱ آمده است. (م)

šim wa sarin-əš wa dəla-y pəř¹-jōš²,/ sangə mazār-əš gərt-əm wa bāwoš².

vāt-əm: ʔay dətsōz' qays-ə lōng wa kōł³,/ mobārak³-ət bō yāna-y bidi' čōł.

5 sar hōr⁴ dār na xāk, sawł⁵-ə xərāmān⁶,/ mən maǰnun-e tōm, wa-y tawr pe-m ʔāmān.

kōč-ə be-wāda-t kāre pe-m karđan,⁷/ bezār-əm ʔa gyān, řāzi-m ba marđan.

gəřa-y nār-ə řəšq, duri' bāfā-y tō/ kāre pe-m karđan, nō-namām-ə nō.

waxt-an čun qaqnas⁷ bəbun wa zoxāł⁸,/ šād bō ba garđ-əm zalān yā⁹ yā⁹ šamāl,

*yā¹⁰-xō ba wena-y qays-ə lōng-wa-kōł³,/ tan bō wa xōrāk' wahšiyān¹¹-ə čōł.

10 sawgand¹² b-aw xālān' fəruza¹³-y *waš-řang,¹⁴/ b-aw dasta¹⁴-y zəlfān' paševyā-y pā-y sang.

ʔ-aw sā-va garđ-əš' čarx-ə pəř¹-sətam/ mən o tō wa ʔawr ʔəyā² kard ʔa ʔa ham,

¹ معمولاً از «pař» استفاده می‌گردد. (م)

² معمولاً از «bāw(ə)š» استفاده می‌شود. (م)

³ «mabārak» نیز به کار می‌رود. (م)

⁴ «hor» درست است. (م)

⁵ معمولاً «sałw/w(i)» به کار می‌رود. (م)

⁶ معمولاً از «xarāmān» استفاده می‌گردد. (م)

⁷ از «qaqnaz» نیز استفاده می‌شود. (م)

⁸ «soxāl» نیز به کار می‌رود. (م)

⁹ «yām» نیز کاربرد دارد. (م)

¹⁰ «yām» نیز به کار می‌رود. (م)

¹¹ به صورت «wahšiyān» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر مغایرت دارد. (م)

¹² به صورت «sawgan(n)» نیز به کار می‌رود. (م)

¹³ معمولاً از «firōza» استفاده می‌شود. (م)

¹⁴ به شکل «dassa» نیز به کار می‌رود. (م)

tō bardān wa xāk' səyā³-y tang-ə tār,/ mən mām pay ʔāzār' ʔafāy
řōz⁴gār,

har řō, čun maǰnun, xātər ʔa xam kayl,/ har layl, layl-ə mən, na harða-y
doǰayl,

xamān, pažārān řafeq-ə řā-m-an,/ čaniw ʔafā w ʔawr dāyem⁵ sawdā-m-
an.

15 səpā-y xam *p-i tawr hoǰum ʔāwardān⁶/ qāfəḷa-y fām-əm ba tārāǰ
bardān.

zāmatān-ə saxt' ʔi dəḷa-y pəř⁷-(?)eš/ čun ʔā-y mārān-gāz zuxāw⁸ mayō
le-š.

šaw kayl-an zuxāw⁹ wa lā-y ʔe-m¹⁰-dā,/ kāfər bazayi¹¹-š mayō pe-m¹²-
dā.

yāna-m verān-an, darđ-əm devəyān¹³;/ čun ʔāhu-y tanyā sar le-m
ševəyān¹⁴.

šavān zāri w šin, řövān řō-řō-m-an,/ yakǰār waswāsa¹-y tanyāyi²' tō-m-
m-an.

¹ معمولاً از «pař» استفاده می‌شود. (م)

² به صورت «ǰyā» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر همخوانی ندارد. (م)

³ به شکل «syā» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر سازگاری ندارد. (م)

⁴ «...» در اصل وجود ندارد و به خاطر وزن شعر آمده است. (م)

⁵ به صورت «dāym» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر هماهنگ نیست. همچنین، از «dāyma» نیز استفاده می‌شود.

(م)

⁶ معمولاً از «ʔāw/vərđan» استفاده می‌شود. (م)

⁷ معمولاً «pař» به کار می‌رود. (م)

⁸ معمولاً «zoxāw» کاربرد دارد. (م)

⁹ معمولاً از «zoxāw» استفاده می‌گردد. (م)

¹⁰ «...» در اصل وجود ندارد. به خاطر وزن شعر آمده است. (م)

¹¹ به صورت «bazay» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر همخوانی ندارد. (م)

¹² «...» در اصل وجود ندارد. به خاطر وزن شعر آمده است. (م)

¹³ به شکل «devyān» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر هماهنگی ندارد. (م)

¹⁴ به صورت «ševyān» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر مغایرت دارد. (م)

20 hāl³-ə tō češ-an, šā-y wafādārān?/ ke-an hāmřāz-ət sabā⁴ w
ʔewārān?

n-aw sarā-y tārik' pəř⁵ xawf o xatar/ mađār-ət čun-an, layl-ə nāz-
parvar?

čə⁶ tawr mavyāri, čun-an qarār-ət?/ ke-an *hāmřafeq' layl o nahār-ət?

na sardī' havā-y sard-ə səyā⁷ sang/ čə⁸ tawr-an xālān' fəruza⁹-y waš-
rang?

ja bāti' bāhu-y qays-ə xamin-ət/ kām sang-ə səyā¹⁰ han ja bālin-ət?

25 dāx-əm ʔaw dāx-an, layl-ə xātər-tang,/ ʔaw dasta¹¹-y zəlfān'
paševyā-y pā-y sang.

wa čəng-ə čəl-čəng tō tā-tā-t makard;/ ʔisa *paševyā-n čun řehān-ə
hard.

ʔaw diđa-y maxmur' ʔāhu-bez-ə tō,/ ʔaw qays-ə qatrān' šař-(?) angez-ə
tō,

ʔisa na gardəš' čarx-ə nili-řang/ be-řawnaq bəyan¹² čun naqš¹³ řuy-ə¹
sang.

¹ معمولاً از «waswasa» استفاده می‌شود. (م)

² به صورت «tanyāy» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر سازگار نیست. (م)

³ در مصراع دوم بیت پنجم شعر شماره ۷ به صورت «hāl» و در مصراع اول بیت پانزدهم شعر شماره ۱۴ به صورت «hāl» آمده است که هر دو اشتباه هستند. در اینجا درست آمده است. (م)

⁴ به معنی «صبح» است. در گورانی غیر ادبی برابر تخاد «صبح»، «səbh» و «sabā» به معنی «فردا» است. (م)

⁵ معمولاً «pař» به کار می‌رود. (م)

⁶ به صورت «ča» نیز به کار می‌رود. (م)

⁷ به صورت «syā» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر سازگاری ندارد. (م)

⁸ به صورت «ča» نیز کاربرد دارد. (م)

⁹ معمولاً به صورت «firōza» به کار می‌رود. (م)

¹⁰ به صورت «syā» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر سازگار نیست. (م)

¹¹ به صورت «das(s)a» نیز به کار می‌رود. (م)

¹² به صورت «byan» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر همخوانی ندارد. (م)

¹³ صورت متداول آن، «naxš» است. (م)

sā pay češ sōmā-y diḏa-m tār nabō,/ zəndagi² ja lā-m žār-ə mār nabō?

30tō xarik-ə qabr' səyā³-y sarḏ-ani,/ tamām ḥasratān⁴ na dəḏ barḏa-ni.

mən tanyā čun qays' leva-y xam-xaḷāt/ zənda⁵ mageḥun na řu-y sar bəsāt⁶.

wal-ḥāsəl⁷ harčand⁸ šin o zāri-m karḏ,/ na pā-y qabr-ə layl be-qarāri-m karḏ,

na řowāw⁹ dā pe-m, na zarre¹⁰ dang karḏ;/ yakjār bəḥesa-m na garḏun vəyard¹¹.

disān ham ja nō vāt-əm: řay dəḥsōz,/ ḥakim-ə darmān' darḏ-ə majnun-dōz¹²,

35 ya pay češ, mayl-əm ja lā-t kam bəyan¹³?/ mar řahd-ə varin¹⁴ ja yāḏ¹⁵-ət šəyan¹⁶?

mən wa-y dəḷa-y *xwār' be-qarār-ava/ wa-y jāma-y səyā¹-y yaxa-pāra²-pāra²-va,

¹ به نظر می‌رسد در جای درست خود نیامده باشد و پس از «naqš» به صورت «naqš-ə» بیاید، درست است. (م)

² معمولاً به صورت «zindagi» به کار می‌رود. (م)

³ به صورت «syā» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر مغایرت دارد. (م)

⁴ معمولاً به صورت «ḥasratān» به کار می‌رود. (م)

⁵ معمولاً به صورت «zinna» به کار می‌رود. (م)

⁶ به صورت «basāt» نیز کاربرد دارد. (م)

⁷ صورت متداول آن، «wal-ḥāsəl» است. (م)

⁸ معمولاً به صورت «harčən(n)» به کار می‌رود. (م)

⁹ به صورت «řowāb» نیز به کار می‌رود. (م)

¹⁰ «zařre» درست است. (م)

¹¹ به صورت «vyard» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر مغایر است. (م)

¹² «...-yōz» گورانی است نه «...-dōz». (م)

¹³ به صورت «byan» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر نمی‌خواند. (م)

¹⁴ به صورت «vařin» نیز به کار می‌رود. (م)

¹⁵ از «vir» نیز استفاده می‌شود. (م)

¹⁶ به صورت «šyan» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر هماهنگ نیست. (م)

hā-m na sarin-ət, zār zār manātu, / xāk-ə yāna-y nō-t wa čam mamātu.

tō heč³ nit wa qayd' be-qarāri' mən, / ja ?al-wədā⁴-y saxt' šin o zāri' mən.

nəmađay jowāw⁵, noxta-y xāl be-garđ; / maflum-an ja lā-t mayl-əm⁶ bəyan⁷ sarđ.

40 di-m sadā⁸-yə⁹ narm ja tu¹⁰-y xāk-ava, / j-aw yāna-y tāza-y hasratnāk¹¹-ava.

?āmā wa gōš-əm čun harda-jārān, / vāt-əš: hay majnun, weł-ə kō-sārān, sawgand¹² ba wāhəd¹³' fard-ə be-hamtā, / be-wāda kardān mən ja tō jəyā¹⁴.

řā-y jowāw¹⁵ nəyan¹⁶, dəł be-qarār-an, / fərayk sang o xāk wa jasta¹⁷-m bār-an.

ja tāsir-ə xāk, havā-y sarđ-ə sang / řā-y jowāw¹ nəyan² čani-t karu dang.

¹ به صورت «syā» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر هماهنگی ندارد. (م)

² از «yaxa-dəryā» نیز استفاده می‌گردد. (م)

³ معمولاً از «hič/ hič» استفاده می‌شود. (م)

⁴ معمولاً «?al-wadā» به کار می‌رود. (م)

⁵ به صورت «jowāb» نیز کاربرد دارد. (م)

⁶ به نظر می‌رسد به صورت «... lā-m mayl-ət...» درست باشد. (م)

⁷ به صورت «byan» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر همخوانی ندارد. (م)

⁸ به صورت «sədā» نیز به کار می‌رود. (م)

⁹ به صورت «...-y-ə...» بیاید، درست است. (م)

¹⁰ صورت متداول آن، «tō» است. (م)

¹¹ به صورت «həsratnāk» نیز کاربرد دارد. (م)

¹² به صورت «sawgan(n)» نیز به کار می‌رود. (م)

¹³ «wāhed» درست است. (م)

¹⁴ به صورت «jyā» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر سازگار نیست. (م)

¹⁵ به صورت «jowāb» نیز کاربرد دارد. (م)

¹⁶ به شکل «nyan» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر سازگاری ندارد. (م)

¹⁷ معمولاً به شکل «jas(s)a» به کار می‌رود. (م)

45 xān-ə xāk b-aw tawr maḥbus-əm karḏan/ nāz(d)ārān-ə we-m ja yād³-əm barḏan.

bale⁴, harčand⁵ šin, zāri makari,/ harčand⁶ sar wa sang' səyā⁷ maḏari,
fāyḏa-š nəyan⁸, suḏ naḏārō pe-t;/ bəšō, zāri kar parew baxt-ə we-t.

pay češ *ʔi dənyā xayli⁹ be-wafā-n,/ ja tanxwā-y wafā-š dāyem¹⁰ har jaḏā-n?

kas ja qayḏ-ə dām' makr-əš naḥstan,/ yak yak¹¹ wa zanjir' ťayāri-*š bastan¹².

50 ja ʔavvaḥ dənyā tā wa řō-y maḥšar/ heč¹³ kas ja dām-əš bar našyan wa bar.

har kas dəḥ-šāḏ bō wa-y dənyā-y be-pō/ ʔāxər saranjām řanja-řō mabō.

harčand¹⁴ parew mən tō ʔal-wəḏā¹⁵-t-an/ ʔāxər saranjām ʔi jāga¹⁶ jā-t-an.

¹ به صورت «jowāb» نیز به کار می‌رود. (م)

² به شکل «nyan» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر هماهنگی ندارد. (م)

³ از «vir» نیز استفاده می‌شود. (م)

⁴ «baṭe» درست است. (م)

⁵ معمولاً به شکل «harčən(n)» به کار می‌رود. (م)

⁶ معمولاً به صورت «harčən(n)» کاربرد دارد. (م)

⁷ به شکل «syā» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر هماهنگ نیست. (م)

⁸ به صورت «nyan» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر سازگاری ندارد. (م)

⁹ صورت متداول آن، «xayle» است. (م)

¹⁰ به صورت «dāym» آمده است که هم نادرست است و هم با وزن شعر سازگار نیست. همچنین از «dāyma» نیز استفاده می‌شود.

¹¹ «yō yō» نیز کاربرد دارد. (م)

¹² از «bassan» نیز استفاده می‌گردد. (م)

¹³ معمولاً به صورت «hič/ hič» به کار می‌رود. (م)

¹⁴ معمولاً به صورت «harčən(n)» کاربرد دارد. (م)

¹⁵ صورت متداول آن، «ʔal-wadā» است. (م)

¹⁶ از «yāge/a» نیز استفاده می‌شود. (م)

ʔahmaḏ, parew kōč' šāy ʔamin-ʔāmān, / řəstāxez¹ karō tā marg-ə sāmān.

sāmān.

واژه‌نامه²

به استثنای اکثر واژه‌هایی که در عربی یا فارسی نو یکی‌اند، یا عملاً اینگونه‌اند، یعنی واژه‌هایی که تنها در موارد زیر با هم تفاوت دارند:

فارسی نو	گورانی	
hič, ʔabru	heč, ʔabrō	واکه‌های مجهول
gōl ³ , sāl	goł, sāl	«l» به جای «l»
ʔavāb, šab	ʔowāw, šaw	«w» به جای «b, v»
dāq, ʔam	dāx, xam	«x» به جای «q»

علامت اختصاری:

علامت اختصاری	لامت اختصاری	برابر نهاد فارسی
A-B	Andreas-Bar, <i>Iranische Dialektaufzeichnungen</i> , Berlin, 1939.	آندریاس-بار، یادداشت‌هایی دربارهٔ گویش‌های ایرانی، برلین، ۱۹۳۹
FM	<i>Farhang-i Mardū</i> [Tehrān, n.d.], a Kurdish (and Gorānī)-Persian-Arabic dictionary by Šayx Muḥammad Mardūx.	فرهنگ مردوخ [تهران، بدون تاریخ]، فرهنگ لغت کردی (و گورانی)-فارسی-عربی از شیخ محمد مردوخ
H.	Hawrāmī (of Luhōn); see my <i>Dialect of Awromān</i>	می (لوهون): کتاب گویش‌رُمان من را ببینید.
Kand.	Kandūlāi; see Mann-Hadank, op. cit.	کندولاهی؛ مان هدنک را ببینید، به نقل از همان اثر
Kd.	Kurdish of both Sin. And Sul.	کردی هم سنه و هم سلجانیه
KDS-1	<i>My Kurdish dialect studies</i> , [?], London, 1961.	کتاب بررسی گویش‌های کردی من، ۱، لندن، ۱۹۶۱.
R	Rieu. Op. cit.: the references to columns are simplified as follows,	ریو، به نقل از همان اثر: ارجاع به ستون‌ها به شکل زیر ساده شده است: a = 728b f =

¹ معمولاً به صورت «řastāxez» به کار می‌رود. (م)

² جدول‌گذاری‌ها در این بخش از (م) است و در متن اصلی هیچ جدول‌گذاری‌ای وجود ندارد. (م)

³ به صورت «gol» آمده است که در فارسی درست نیست. (م)

	a= 728b b= 729a c= 729b d= 730a e= 730b	f= 731a g= 731b h= 732a j= 732b	731a b= 729a 731b c= 729b 732a d= 730a 732b e= 730b	g= h= j=
Sin.	Kurdish of Sina.		کردی سنه	
Sul.	Kurdish of Suleimaniye		کردی سلیمانیه	

واژه	اجزای کلام / طبقه واژگانی	برابرنهاد فارسی	سایر توضیحات
-e	پسوند تعریف نامعین (نکره)	ی، یک	$2^1/2^2$ heč řange, řange, 4 xāre, māre, ... به «ew-» رجوع شود.
ʔi (-y)	صفت	این (Rc)	= H. به «ya» رجوع شود.
ʔi ³		ال... ...	15/4 به «KDS-I, 188» رجوع شود.
ʔaw	صفت و ضمیر	او (مذکر)، او (مؤنث)، آن (Rc)	[=H.], Kd.
-ič		هیچنین، نیز، هم (Rj)	= H., 17 (d)
ʔeđ	ضمیر	این [او (مذکر)، نزدیک] ^۱ نزدیک ^۲ [(Rc)]	= H.
ʔajyō		گویی	13/2; H. ʔajō, [ʔəjyō]
ʔātā		چم، علم	Kd., (H. ʔātāya)
ʔātāt		عربی، جمع، دانه فلفل	14/18 مربوط به «ʔātāt» (=H., Kd.)
ʔema		ما (Rc)	= H., Kd.

^۱ شماره شعر در این مقاله. (م)

^۲ شماره بیت شعر در این مقاله. (م)

^۳ هانگونه که در پانوشت شعر و بیت مربوطه آمده است، به نظر می‌رسد دارای این معنی نباشد. (م)

^۴ آنچه در درون کروشه/ قلاب «[]» آمده است، از مترجم است. (م)

<i>ʔāmā, ʔay-</i>		آمدن (Rf)	H. <i>ʔāmāy</i>
<i>-(a)n-</i>		فعل ربطی (Rc)	<i>-(a)nān,[-(a)nā]</i> = [من] هستم؛ <i>-(a)ni</i> = [تو]؛ است: <i>-(a)n,[-ā]</i> <i>-(a)ne,[-ne]</i> [آنها] هستند.
<i>-ān</i>	پسوند وجه وصفی حال		<i>3/2 řezān, 4/3 šəyān</i>
<i>-ān</i>	پسوند قیدی		<i>1/1 v/w¹ahārān,</i> <i>16/20 ʔewārān :</i> به « <i>KDS-I, 239 (a)</i> » رجوع شود.
<i>-in</i>	پسوند صفت‌ساز از اسم، برای مثال: « <i>namin</i> » و به طور اختیاری به صفت افزوده می‌شود، مانند: « <i>dur(in)</i> » « <i>gərđ(in)</i> » و غیره		
<i>ʔāyr</i> آئر		آتش (Rj)	H. <i>ʔer, [ʔāvīr],</i> Kand. <i>ʔāwər</i>
<i>ʔārō</i>		امروز (Rj)	= H.
<i>ʔisa</i>		آکون، حالا (Rh)	= H.
<i>ʔawsā</i>		پس، آنگاه، در آن صورت، سپس، در آن هنگام (Rj)، [در زمان گذشته/ قدیم]	= H.: به « <i>Sā</i> » رجوع شود.
<i>ʔasrin</i>		اشک (Rj)	H. <i>ha[ʃ]si,</i> <i>[harsi]</i>
<i>ʔeš</i>		درد	[=H.], Kd.
<i>-ew²</i>	پسوند حرف تعریف نامعین (نکره)، مؤنث: «-» « <i>eva</i> »		<i>9/7 darđew,</i> <i>11/1 kasev/ wa,</i> <i>15/11 *wafew/ wa,</i> Rc; = H.
<i>ʔawand</i>		این قدر، به قدری، آن قدر، چنان (Rj)	Kd. <i>ʔawanda:</i> با « <i>yand</i> » مقایسه شود.

¹ در برخی از گونه‌های زبان گورانی از «v» و در برخی دیگر از «w» استفاده می‌شود. (م)
² در زیرساخت «-ev» است اما چون در زبان گورانی /v/ معمولاً در جایگاه پایانی واژه نمی‌آید، به [-ew] تبدیل می‌شود. (م)

<i>ʔewāra</i>		عصر، تنگ غروب	Kd.
<i>ʔāward,</i> <i>ʔā(wa)r-</i>		آوردن	H. <i>ʔāw/vərđay,</i> [<i>ʔārđay</i>]
<i>ʔāv/wāt</i>		آرزو (Rj)	= H., Kd.
<i>ʔāx</i> آخ		افسوس، دریغ، دریغاً، آه	
<i>ba=wa</i>		به و غیره <i>-dā ... ba =</i> توی، درون، داخل، روی، بر روی	
<i>bā</i>		اجازه بده/ بدهید، بیا/ بیایید ...	=H., Kd.
<i>bi, b-</i>		بودن (Rc)	H. <i>bəyay</i>
<i>bō</i>		(۱) امر « <i>ʔāmā</i> »؛ (۲) سوم شخص مفرد حال « <i>bi</i> »	
<i>bō</i>		بو، رایحه	=Sin.: 11/7 * <i>bō-</i> <i>wāna</i> (?) بررسی بو
<i>bidi</i> بیدی			16/4 ?
<i>baṭā [baṭām]</i>		اما	H., Kd. <i>baṭām</i>
<i>bəṭesa</i>		زبانۀ آتش	=H., Kd.
<i>-bām</i>	پسوند صفتساز رنگ	وابسته به، خام، گون، - ی	4/1 <i>zard-bām,</i> Np ¹ - <i>fām</i>
<i>bayn</i> بین [بین]		بیان، تعهد، التزام، میثاق، عهد	11/10 <i>bayn-o-</i> <i>basta</i>
<i>be-nāz</i> بیناز [بناز]		بیچاره، بینوا، درمانده، زار	Np = <i>بی‌نوا</i> [=H.], Kd.
<i>bar=v/war</i>		دور، بیرون <i>bar šī</i> [<i>šəyay</i>] = بیرون رفتن / پرسیدن / دویدن	
<i>bawr</i> بور [بورا]		بر	[H.], Kd.
<i>barđ, bar-</i>		بردن، حمل کردن	H. <i>barđay</i>
<i>barg</i>		لباس، تن پوش (Rj)	[H.], Kd., Kand.

<i>bərin</i> برین		زخم	Kd.
<i>barz</i>		بلند، مرتفع (Rj)	= H., Kd.: 1/5 <i>barz-damāx</i> = مغرور، کردن فراز، مفتخر
<i>bāti</i>		ی، در عوض	Kd.
<i>bāwošh</i> [<i>bāw(ə)š</i>] باوش		آغوش، بغل	[H.], Kd.
<i>bez-</i> بیز [بیز]		شرمنده / خجالت‌زده کردن؛ با « <i>bez</i> » در سلیبانه‌های در بافت‌های مختلف هم به معنی «اشتها برای» و هم «تنفیر از» مقایسه شود. سنه‌ای: <i>bezyān</i> = متنفیر شدن (« <i>sift</i> هر "سه" وان، ص. ۷۱»، « <i>v/weč</i> » در هورامی و « <i>bež-</i> » در کردی خواهد بود.	
<i>bazay ʔāmā</i> <i>ba ... -dā</i>		ترحم / دلسوزی کردن به	H. <i>bazay ʔāmāy</i> <i>pōra</i>
<i>čōt</i>		بیابان، صحرا (Rj)	= H., Kd.
<i>čam</i>		چشم (Rj)	= H.
<i>čəmān</i>		گویی، چنانچه گویی، مثل اینکه (Rh)	
<i>čani, čaniw¹</i>		همراه، همراه با، یا (Rh)	H. <i>čani</i>
<i>čəng</i>		چنگ، چنگال، پنجه	[H.], Kd.
<i>čənur</i>		گیاهی خوشبو و معطر	[H.], = Sin.
<i>čərgard</i>		فلک، گردن، چرخ، آسمان	(FM)
<i>čāra</i> چاره چاره		چهره، سیاه، رخسار	[H.], Kd.
<i>češ</i>		چه، چه چیزی (Rj)	= H.
<i>čew</i> چپو چرو		چیز	= H.

¹ «-w» دارای معنی و نقش کسره اضافه «(w)» در فارسی است. (م)

چاخ <i>čāx</i>		زمان، فصل	Kd. <i>čāx/č</i> , Tk. ¹ -P چاخ: <i>1/5, 4/1² ba čāx</i> (صفت همنام خود را نفی می‌کند) یعنی: [H.], Sin. <i>čāx</i> (= چاق، سالم). هیچ دلیلی در حمایت از آنچه که سُو وان (ص. ۶۵: «زخم، جراحت») آورده است، وجود ندارد.
دا <i>dā</i>		11/10 برای اینکه، به طوری که، تا؟	با « <i>dā</i> » در ایرانی میانه و کردی شمالی مقایسه شود اما: <i>11/13, ..., tā</i>
- <i>dā</i>	پس‌افزوده	به « <i>ba, jā, na</i> » رجوع شود.	Kd.
<i>dā, d(a)-/dar-</i>		(۱) دادن (Rf); (۲) زدن	H. <i>dāy</i>
<i>dakār</i>		فریبنده، جادویی	<i>13/7, ? dak-ār</i> Tk. دک
دله <i>dəḥ(a)</i>		دل	
<i>damāx</i>		بینی، دماغ (Rb); غرور، شادی (FM)	
<i>dang</i>		صدا، آوا (Rj)	=H., Kd
دار <i>dār</i>		درخت	=Kd., Kand.
<i>darḍadār</i>		دارای درد، درددار، بیمار	[H.], Kd.
دورین <i>dur(in)</i>		دور (دست)	
دریخا درخا <i>dərexā</i>		کوتاهی، قصور	Kd. <i>dərexi</i>
<i>dəryā</i>		پاره (شده)	=*H., Kd
<i>disān</i>		دوباره، از نو	=H., Kd.
<i>dāv/wā</i>		درخواست، طلب، دعوا	=H., Kd.,

¹ Turkish = ترکی. (م)

^۲ در این شماره شعر و بیت، «*ba čāx*» وجود ندارد. به جای آن در «5/1» آمده است. (م)

			دعوا Ar.1-p
<i>dawār</i>		پارچه (چادری) وطنی و ساده سیاه زیر، [چادر]	[H.], Kd.
<i>dev/wəyā</i> دیو یا [دویا]		برآشفته، پر آشوب، مضطرب، بدتر. شدیدتر شده؟	با « <i>dewānən</i> » مقایسه شود.
<i>dāxō [dāxōm]</i>		غی دائم، [آیا]	=Kd., H. <i>dāxōm</i>
<i>dəyan, v/ win-</i> دین دین		دیدن (متعدی)	H. <i>dəyay</i> [<i>v/ wināy</i>]
<i>dəyān</i> دیان <i>dəya-</i> دیه		نگاه کردن، نگرستن (لازم)	H. <i>dəyāy</i>
<i>dəyār</i> دیار		قابل دیدن / رؤیت (Ra)، [مشخص]	=H., Kd.
<i>dez</i> دیز [دز]		سیاه، رنگ خاکستری تیره	[H.], =Kd., NP.
<i>dōz-</i>		یافتن، پیدا / کشف کردن	با « <i>dōzin-awa</i> » کردی مقایسه شود.
<i>fām</i>		فهم، درک، هوش (Rb)	[H.], =Kd.
<i>*fəra</i>		زیاد، بسیار (Rj: فری)	16/43 <i>fəra-yk</i> = تعداد / مقدار زیادی Sin.
<i>feš(tar)</i> فیش [فیشتر]		بیشتر	
<i>gəl</i> گل [گل]		درد (به ویژه درد چشم)	Kd.
<i>gəł</i> گل [گل]		ل، خاک ر'س / کوزه گری <i>gəł-kō</i> = توده خاک / گِل، قبر	
<i>gōl</i> گول [گل]		استخر <i>gōl-āw</i> = استخر آب	Kd., H. <i>gōla</i>
<i>geł-</i>		کشتن، دور زدن (Rg): گیلا [گیلا]	H. <i>gełāy</i>
<i>gən-</i>		افتادن، شدن (Rg): کا [کا]	H. <i>kawtay, gən-</i>

¹ =Arabic عربی. (م)

² نگارنده در مصراع اول بیت چهارم شعر شماره ۸ آن را به «بدتر» ترجمه کرده است. (م)

			به « <i>kaf</i> » رجوع شود.
<i>gəř</i> گ [گَر]ْ <i>gəřa</i>		شعله آتش	[H.], Kd.
<i>gərd(in)</i>		همه، تمام (Rj)	=H.
<i>gyān</i>		روح، جان (Rj)	=H., Kd.: <i>gyāni</i> = عزیز، محبوب
<i>hā, han</i>		است (Rc)	به «KDS-1, 244(b)», «n. 1» رجوع شود.
<i>hām-</i>		در ترکیب: دارای همان...: <i>hām-řang,</i> <i>hām-bō, ...</i>	با « <i>hāmsā</i> » در هورامی مقایسه شود.
<i>hun</i>		خون (Rj) <i>hun-(?)āw</i> = خون و آب، اشک خون	=Bājalāni ¹
<i>hānā</i> هانانا		فریاد کمک، [مک/ک] دادخواهی]	[H.], Kd.
<i>hawr</i>		آبر (Rj)	=H., Kd.
<i>hor dār-</i> هور دار [هَرْدَار]		بالا آوردن / بردن، بلند کردن	
<i>hor gərt</i>		بلند کردن، برداشتن (Rh)	H. <i>hor gərtay</i>
<i>hor řeza, řez-</i>		بلند شدن، برخاستن (Rh)	H. <i>hor (?)es[(t)] ay, hor zāy</i>
<i>hard(a)</i>		بیابان، صحرا، دشت پرتیّه ماهور	[H.], Kd.
<i>harda-jārān</i>		یشتَر، سابقاً، در زمان های گذشته (FM)	
<i>hatita</i> هتیتَه [هَتِیْتَه]		صفحه یا حدیده‌ای سوراخ‌شده که سیم از طریق آن کشیده می‌شود، [شفت‌ساخت، از ابزار زرگری]	حدیده Ar. -p:
<i>hāv/wār</i>		فریاد برای کمک	=H., Kd.
<i>ǰa</i>		از (Rh) در <i>ǰa ... -dā</i> = <i>ǰa ... -</i>	

¹ برابر تاجاد هورامی آن، «wəni» است. (م)

		از (a)v/wa= بنابراین، [از] <i>ǰ-aw</i> =	
<i>ǰe</i> ج.ج. [شکل مطلق « <i>ǰa</i> »	
<i>ǰe</i>		جا، مکان	Kd.
<i>ǰamin</i>		پیشانی (Rj)	[H.], Sin.
<i>ǰār</i>		بار، دفعه، زمان، موقعیت (Rj)	=H., Kd.
<i>ǰarg</i>		کبد، جگر (Rj)	[H.], Kd.
<i>ǰas(t)a</i>		(۱) بدن؛ (۲) حالت، شرایط (Rj)	[H.], Kd. چسب و چته Ar. -P:
<i>ǰəyā</i>		جدا، مجزا	=H., Kd.
<i>ke</i>		چه کمی (Rc)	=H., Kd.
<i>kō</i>		کجا	=H.
<i>kō</i>		کوه (Rb) <i>kō-sār</i> = کوهسار	=H.
<i>kaft/kawt</i>		افتادن (Rg)	H. kawtay به « <i>gən-</i> » رجوع شود.
<i>kōt</i> ککل [']		شانه، میان شانه، پشت	[=H.], =Kd., Kand. <i>kuť</i>
<i>kayl</i>		پر، لبریز	Kd.
<i>kəłāf</i>		کلاف، دسته، حلقه	Kd. <i>kəłāfa</i>
<i>kołm</i>		گونه	Kd.
<i>kām(in)</i>		کدام، (کدامین) (Rc)	=H., Kd
<i>karđ, kar-</i>		انجام دادن، کردن، درست کردن (Rg)	H. <i>karđay</i>
<i>kešā, keš-</i>		کشیدن (طراحی کردن)، کشیدن (جابجا کردن)	H. <i>kešāy</i> [<i>keštay</i>]
<i>kawt</i>		افتادن	[H.] 10/3 به « <i>kaft</i> » رجوع شود.
<i>kaž</i>		کوه <i>kaž-o-kō</i> ¹ = کوهستان	=Kd., H. <i>kaš</i>
<i>lā</i>		طرف، سو، جهت (Rb)	=H., Kd.

¹ برابر بخاد هورامی آن، «*kaš u kō*» و کردی آن، «*kaž u kef/w*» است. (م)

<i>le</i>	حرف اضافهٔ مطلق	به، [از]	Kd.
<i>lul</i> لول		مجمع، فردار، بیج خورده	H., Kd.
<i>lālā</i> لا		درخواست / لابه / التماس / طلب کردن، خواستن	H. <i>lālyāy</i> [<i>nālyāy(v/wa)</i>], Sul. <i>lālān-awa</i>
<i>lōng</i> لونگ [لنگ]		لنگ، پیش‌دامن / بند / گیر، خرنده، [پوستین زیرانداز]	[H.], Kd.
<i>laš</i>		بدن، جسم	[H.], Kd., Kand.
<i>lat</i>		تکه، پاره <i>lat-lat</i> = تکه‌تکه، پاره-پاره	[H. <i>læt, lət-lət</i>], Kd.
<i>lew</i> لیو [لو]		لب، لبه، کناره	[H. <i>læč¹, law²</i>], Kd.
<i>lev/wa</i> لیوه و ^ه		دیوانه، مجنون	[H.]
<i>lāv/wən-</i>		دل‌باری / تسلی دادن	[H. <i>lāv/wənāy(v/wa)</i>], Kd. <i>lāwān(d)ən</i>
<i>mā</i> ما		ماندن	[H. <i>manay,</i> <i>man(d)an</i>], Kd. با « <i>mand</i> » مقایسه شود.
<i>māh</i> ماه		برنگاه (معمولاً بر فراز ساحل) (سوان، ص. ۸۰، نمونهٔ ۷، نه «ماه»)	H. [<i>mā</i>], Kd. <i>mā</i>
<i>mam[(m)]a</i> جمع: <i>mam[(m)]e</i>		بستان، مَـمه	=H.
<i>māmāḷa</i>		کار، کسب، معامله	=H. Ar.-P: معامله
<i>man, manā</i>		مع؟، [سرزنش]	Ar.-P: منع
<i>minā</i> مینا		مینا، شیشه (FM)	
<i>mand, mān-</i>		ماندن (Rg)	H. <i>manay</i> [<i>mānāy</i>]

^۱ لب. (م)

^۲ لبه، کناره، ساحل. (م)

			با « <i>mā</i> » مقایسه شود.
<i>maynat</i>		دردسر، سختی (Rb)	[=H.], =Kd. Ar.-P: محنت
<i>mař</i>		غار	=Sin., H. <i>mařa</i>
<i>mārān-gāz</i>		مارگزیده	=Kd., H. <i>-gaz</i>
<i>mərwat</i> مروت		مروت، شفقت، انسانیت	Ar.-P: مروت
<i>mašyō</i>		باید...	14/7 H. <i>ʔašyay</i> [<i>ʔəšyāy</i>], <i>məš(y)ō</i>
<i>na</i>		در، (بر) روی (Rh) در: <i>na ... -dā</i>	
<i>nāf</i> ناف		خالص، ناب (مشک)	NP: ناب
<i>nak</i>		نه (که، اینکه)، مبدا ^۱	[H.], Kd.
<i>nəmə</i>		نماز	=H.
<i>-nəmā</i>		1/2 <i>nō-nəmā</i> : نوشکننده	Ar.: نماز
<i>namām</i>		گیاه جوان، نحال	[H.], Kd. با « <i>nmmk-</i> » محلوی (کتاب نیایش یا سرود ^۲) مقایسه شود.
<i>nimašaw</i> نیمشو [نیمشو]		نیمشب	=H.
<i>naša</i> نشه [نشده]		مستی	Ar.: نشوه NP: نشه
<i>niš-</i>		نشستن (Rg): نشست	H. <i>ništay</i> [<i>ništayra</i>]
<i>p-</i>		شکلی از « <i>ba</i> » که پیش از « <i>ī</i> » می‌آید.	7/6 =H.
<i>pe</i>		صورت مطلق « <i>ba</i> » (Rh) شکل: <i>pev/wa</i> مطلق <i>ba ... -»</i>	[H.], Kd.

^۱ برابر نهاد هورامی آن، «(y)nakā» یا «nakātay» است. (م)
^۲ Psalter. (م)

		«(a)v/wa»	
<i>pō</i>		بود (در برابر تار)	[H.], Kd.
<i>pay</i>		برای	=H. به «pare» رجوع شود.
<i>pekyā</i>		زده شدن، امجروح شدن (در نبرد)	H. <i>pekyāy</i> با «Rf: پیکا» مقایسه شود.
<i>pař</i> (H.), <i>pəř</i> (Kd.)		ر	
<i>pare, parew¹</i>		برای (Rh)	Kand. <i>pari</i>
<i>parsā</i> پرسا پَرسا [پرسا پَرسا]		پرسیدن، سؤال کردن	H. <i>parsāy</i>
<i>pesa</i> پيسا پيسا [پيسا پيسا]		بدین طریق / گونه، اینگونه، مانند این	=H. با « <i>pawsa</i> (Rj)»، پوسه و « <i>وسا</i> » مقایسه شود.
<i>pašew</i>		پرشان (خاطر/حال)، آشفته، شوریده (Rj) <i>pašev/ wyā-</i> پرشان / آشفته شده	[=H.], =Sin.
<i>pažāra</i>		غم، اندوه، نگرانی	[H.], Kd.
<i>řō</i>		روز (Rj)	=H.
<i>řō(-řō)</i>		(حرف ندا حاکی از غم، تأسف، دلسوزی و نگرانی) آه، افسوس، هیاهات، دریغ، آوخ، حیف، دریغا	=H., Kd.
<i>řāgā</i>		راه، جاده (Rj: راکه [راگاکه])	H., Kd. <i>řegā</i>
<i>řanjařō</i>		رنج بر باد رفته	[H.], Kd.
<i>řav/ wya</i>		روش، رویه، روال، شیوه، سنت	Ar.-P: رویه
<i>sā</i> سا		خوب خُوب!، پس، بنابراین، که اینطور!	=H., Kd.
<i>sā</i>		هنگام، زمان <i>ř-aw sā-</i> <i>v/wa=</i> از آن زمان، از آن زمانی که	[H.], Kd. به « <i>sāt</i> »، « <i>?awsā</i> » رجوع شود.

¹ «-W» دارای معنی و نقش کسره اضافه «(ِ)» در فارسی است. (م)

<i>sōčən-</i>		سوختن، سوزاندن	H. <i>sōčənāy</i>
<i>səft</i> سفت		سفت، سخت، درد، زخم، جراحی؟	با « <i>səft-u-sō</i> » سوزش زخم» کردی مقایسه شود.
<i>sahand</i> هَند		طرف سایه‌دار تپه	[H.], Kd
<i>sawt</i> سولاسول [ول]		سرو، درخت سرو؟ (Rb)	[H. <i>saʎv/wi</i>], Kd. <i>sarw</i> اما گل تاج خروس، = <i>sawt</i> تاج خروس قرمز
<i>sōmā</i> سوما [ها]		سوی / روشنائی چشم، درک، دریافت، فهم	
<i>sārā</i> صارا [سارا]		دشت، صحرا (Rb)	Sin., H. <i>sārā(yi)</i> Ar.-P: صحرا
<i>sarin</i> سرين [ین]		بالش، مٹکا	[H., <i>sərangā</i>], Kd.
<i>sāt</i>		لحظه، آن، وقت (Rb)	
<i>sāw</i>		سیب	H. <i>sāv/wi</i>
<i>səyā</i>		سیاه سیاهی = <i>səyāyi</i> ²	=Kand., H. <i>səyāw</i>
<i>ši, š-</i>		رفتن (Rg)	H. <i>šəyay</i>
<i>šəkāv/wā</i> شکاو		شکافتن، دو نیم / خرد کردن، شکستن؟	
<i>šamāt</i>		بادی که به سمت شمال می‌وزد، باد شمال	به م. مکرری « <i>Les vents du Kurdistan</i> », JA, CCXLVII, 4, 1959, 485 ff رجوع شود.
<i>šin</i>		سوگواری، عزاداری، ماتم، شیون، زاری، مرثیه (Rj)	Kd.
<i>šawq</i> شوق		روشنی، تابش، رغبت، شادی و ذوق	[H.], Kd.
<i>šurā</i>		دهم محَرَم (سجادی)	از «Ar. عاشورا»

¹ برابر تاجد هورامی. آن، «*kəzyāyv/wa, kəza*» است. «*səft-u-sōt*» نیز به معنی «سفت و صاف» است. «*sōy*» هم به معنی «بی‌حال شدن، ضعف کردن و تار شدن دید بر اثر درد» است. (م)

² در زبان محاوره‌ای از «*səyāv/wi*» استفاده می‌شود و «*səyāvati*» به معنی «دوده» است. (م)

³ بادهای کردستان. (م)

شورا			
<i>šat-āw</i> ¹ شط [ش-تاو]		رود، جویبار، نحر [که از برف آب شده سرچشمه می‌گیرد].	Ar. شط
<i>šev/wa</i>		(۱) شکل، ظاهر، چهره؛ (۲) عشوہ (گری)، دلبری، طنازی، غمزہ، کرشمہ	[H.], Kd.
<i>šev/wyā</i>		آشفته/ خراب شدن، از کار افتادن، به هم خوردن	H. <i>šev/wyāy</i>
<i>tāf</i> طاف [تاف]		تنداب، فرو ریختن آب از بلندی با شدت، آبشار	=H., Kd.
<i>taḷ</i> ² تل [تل]		ترکه، شاخه، رشته، [تار]	=H.
<i>tāḷ</i>		تلخ	[=H.], =Kd., Kand.
<i>tāḷa</i> طال [تاله]		بخت، سرنوشت، تقدیر	Ar.-P: طالع
<i>tāna</i> طانه [تانه]		طعنه، کنایه، تمسخر (Rb)	[H.], Kd. Ar.-P: طعنه
<i>tanyā</i>		تنها، به تنهایی	=H., Kd.
<i>tar [-tar]</i>		تر، دیگر	=H.
<i>tarsā</i> ترسا [ترسا]		ترسیدن	H. <i>tarsāy</i>
<i>tāw-</i>		قادر بودن، توانستن	H. <i>tāw/wāy</i>
<i>tāw/wən-av/wa</i> [<i>tāw/wənāy-v/wa</i>]		ذوب/ آب کردن (متعدی)	H. « <i>ṭav/watāw/wyāy</i> [<i>tāw/wyāy-v/wa</i>] (لازم)» مقایسه شود.
<i>tex</i>		تیغ، تیغه	[=H.], =Sin.
<i>-(a)v/wa</i>	(۱) پسوند فعلی؛ (۲) پس‌اضافه	(۱) باز-، دوباره؛ (۲) به « <i>ḷa, wa</i> » رجوع شود.	15/8 <i>dəṛyā-v/wa, zəṛyā-v/wa</i>
<i>v/wana</i>		شکل مطلق « <i>wa</i> » (Rh)	با « <i>pana=ba</i> » هورامی مقایسه شود.
<i>v/winā</i> وینا		دیدن	H. <i>v/wināy</i> به « <i>dəyan</i> » رجوع شود.
<i>v/wanawša</i>		بنفشه	=H.

^۱ برابر نهاد هورامی آن، «*šət-āw*» است. «*šəṭay*» در هورامی به معنی «شستن» است. (م)
^۲ صورت متداول آن، «*tāḷ*» است. «*taḷ*» به معنی «نی‌نظیر، منحصر به فرد» است. (م)

<i>v/war</i>		قبل، پیش، جلو	=H.
<i>v/war dā</i> وردلو ر دا		آزاد/رها / ول کردن	با « <i>v/war bəyay</i> » هورامی مقایسه شود: به « <i>bar</i> » رجوع شود.
<i>v/wārā</i> وارا		باریدن	H. 16/2
<i>v/warin</i> ورین و رین		پیشین، قبلی	
<i>v/wəst,</i> <i>v/wəz-</i>		گذاشتن، انداختن، قرار دادن (Rg)	H. <i>v/wəstay</i>
<i>v/wāt,</i> (<i>v/w</i>) <i>āč-</i>		گفتن (Rd)	H. <i>v/wātay</i> <i>v/wāta:</i> = [واته] گفته
<i>v/wəyār-</i> ویار		گذرانیدن (متمعدی)	H. <i>v/wəyārday</i> [<i>v/wəyārāy</i>]
<i>v/wəyarḏa</i> ویرده [وی رده]		گذشت	با « <i>v/wəyarḏay</i> » هورامی مقایسه شود.
<i>wa=ba</i>		به (Rg) <i>wa ... -</i> با <i>(a)v/wa=</i>	
<i>we-</i>		خود (Rb, c, ...) ویم [ویم]	=H.
<i>wāḏa</i>		زمان تعیین شده، قرار ملاقات، وقت، موسم، محلت (Rb)	=H., Kd. Ar.-P: وعده
<i>wet</i>		سرگردان، ول	[H.], Kd.
<i>watg</i> ولکاو [لک]		برک درخت و گیاه	[H.] به «A-B, Garrūsī» 328 رجوع شود.
<i>walāt</i> ولات [ولات]		دیوار، سرزمین، کشور	=H., Kd. ¹ Ar.-P: ولایت
* <i>wāna</i> وانه [وانه]		به « ba » رجوع شود. «خانه فر سه وان (ص). (۷۳)، اشتباهی محض است.	
<i>wena</i>		تصویر، عکس، بازتابی، مانند، شبیه، همانند، -	1/2 <i>doř-wena</i>

¹ برابر متحد کردی آن، «*wəḷāt*» است نه «*walāt*». (م)

وینه بوته [مانند/گون	[H.], Kd.
<i>wand</i> وند [ند]		هنشینی، مصاحبت، همدی، همسایگی؟	
<i>ward, war-</i>		خوردن، مصرف کردن (Rj)	H. <i>wārdāy</i>
<i>wās[(t)], wāz-</i>		خواستن، طلب/ درخواست کردن، آرزو کردن (Rg)	H. <i>wās[(t)]ay</i>
<i>waš</i>		خوش، مطبوع، دلپذیر (Rb)	=H. <i>waš-bō</i> : خوشبو
* <i>xōli</i> خولی [خولی]		خاکستر، گرد و خاک	[H. <i>xoŋa</i>], Sin., Kand. <i>xoŋ</i> , Sul. <i>xōŋ</i> , North. Kd. ¹ <i>xōli</i> به «A-B, 309» رجوع شود.
<i>xatāt</i>		خلعت، جامهٔ افتخار، پیشکش	[=H.], =Kd. Ar.-P: خلعت
<i>xarik</i>		مشغول، درگیر	=H., Kd.
<i>xās</i>		خوب، به	H., Kd. Ar.: خاص
<i>xāw</i>		خواب، رؤیا (Rb)	Kd. <i>xaw</i>
<i>ya</i>	ضمیر	این (RC)	Ki[ə/e]rmānšāhi Kd. به «A-B, 281» رجوع شود.
<i>yakjār(e)</i>		کاملاً، به طور کامل	=H.
<i>yāna</i>		خانه (Rj)	=H.
<i>yand</i> بند [بند]		این اندازه/ مقدار، اینقدر، آقدر	<i>i+and</i> با « <i>ṣawand</i> » مقایسه شود.
<i>yāv/ w-</i>		رسیدن (Rg)	H. <i>yāv/ wāy</i> <i>yāv/ wān</i> = رساندن
<i>yaxa</i>		یقه	[=H. <i>yaxe</i>], Kd. Tk.-P: یقه
<i>yā-xō</i>		یا اینکه	16/9 [H. <i>yā(m)-xō</i>],

¹ =Northern Kurdish =کردی شمالی. (م)

			=Kd. يام خو [يام خُو]: (Rj)
<i>zā</i> زا	ادات معنی غیر قابل تعریف		11/13 هیچ دلیلی در حمایت از « <i>zāmen</i> = پناه، امان به 'وان (ص). (۷۵) وجود ندارد.
<i>zed</i> زید [زد]		زادگاه، مبین	« <i>zīd</i> = (در) زیر به 'وان (ص). (۷۵)، جعل خودش است.
<i>zəlf</i>		زلف، گیسو، حلقه مو	H., Kd.
<i>zalān</i>		باد شمال ^۱	به 'م'کری « <i>Les vents</i> du Kurdistan, JA, CCXLVII, 4, 1959, 483 ff» رجوع شود.
<i>zām</i>		زخم، جراحت (Rb)	[H.], Kd.
<i>zāmat</i> زامت [زامت]		زحمت، دردسر، رخ، درد، گرفتاری، مصیبت، زجر، نگرانی، غم	زحمت: Ar.-P:
<i>zānā, zān-</i>		دانستن (Rg)	H. <i>zānāy</i>
<i>zəřyā</i>		چلنگ چلنگ کردن، به صدا در آمدن (زنگ)، طنین- انناز شدن، [بد بر سر زبانها افتادن، فاش شدن راز]	[H. <i>zəřyāy(v/wa)</i>], Sin. <i>zəřyān</i>
<i>zoxāf</i> زخال زُخال		زغال	[H. <i>s/zoxāf</i>], Sin.
<i>zoxāw, zuxāw</i> زخاو [زخاو]		چرک و خونابه مخلوط، مجازی) اشک خون	[H. <i>zoxāw</i>], Kd. <i>zuxāw</i> , Kht. ² <i>ysū</i> , Orm. ³ <i>zū</i>
<i>žār</i>		زهر، سم (Rb)	[=H.], =Kd., Kand.

منابع مورد استفاده مترجم، مقصد و مصحح:

پسارانی، مصطفی بن قطب‌الدین (۱۳۷۵)، دیوان پسارانی (ملا مصطفی پسارانی) [به کردی]، پژوهش و شرح: حکیم ملا صالح، سندج: مبین.

..... (۱۳۹۲)، دیوان پسارانی (ملا مصطفی پسارانی) [به کردی]، گردآوری و پژوهش: صدیق صنی‌زاده، سندج:

انتشارات کردستان.

^۱ «باد جنوب» درست است. (م)

^۲ Khotanese = خُتَنی. (م)

^۳ Ormuri = اُرموری. (م)

..... (۱۳۹۶)، دیوانِ بسارانی [به گورانی]، جمع‌آوری و شرح: عبدالله حبیبی، سنندج: انتشارت کردستان.

چمن‌آرا، بهروز (۱۳۹۰)، درآمدی بر ادب حماسی و مهلوانی کردی با تکیه بر شاهنامهٔ کردی، جستارهای ادبی (ادبیات و علوم انسانی سابق)، سال چهل و چهارم، شمارهٔ ۱۷۲، ۱۱۹-۱۴۹.

مکنزی، دی. ان. (۱۴۰۰)، زبان گورانی (کوشش ورامی، لُپونی): کلیات دستور زبان، متون و واژگان ترجمه، نقد و تصحیح سیدمحمدی سجادی، سنندج: نشر تافگه.

Chaman Ara, Behrooz & Cyrus Amiri (2018), «Gurani: practical language or Kurdish literary idiom?», *British Journal of Middle Eastern Studies*, 45 (4), 627-643.

Crystal, David (2003). *A Dictionary of Linguistics & Phonetics*. Oxford: Blackwell Publishing.

Mahmoudveysi, Parvin (2016), *The Meter and the Literary Language of Gūrānī Poetry*, Ph.D. dissertation, Germany: Hamburg University.